

گزارش از نشست چهارم شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

در تاریخ 28 تا 30 اکتبر نشست چهارم شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست برگزار شد. این نشست با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانفشانان راه آزادی و سوسیالیسم آغاز شد.

نخست هیئت هماهنگی شورا گزارشی از چگونگی مبارزه ایدئولوژیک در پروسه تدارک ارائه کرد و از حاضرین خواست تا هیئت رئیسه نشست را انتخاب کنند. سپس گروه تدارک نشست گزارشی از دعوتها و

روال برگزاری و برنامه روزانه ارائه کرد. هیئت رئیسه منتخب با قدردانی از زحمات رفقا برای دستور کار نشست که در دوره تدارک مطرح شده بود نظر خواهی کرد. دستور کار حول مضمون و ساختار تعیین شد.
ادامه در صفحه ۲

بیانیه سیاسی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

فروپاشی بازارهای مالی در سال 2008 ناقوس بحران عظیم سرمایه داری را به صدا در آورد. بحرانی جهانی، همه گیر و طولانی که تاکنون ادامه دارد، بحرانی که نه تنها در عرصه اقتصاد بلکه در شکل بحران محیط زیست و انرژی و آب و مواد غذایی خود را بازتاب داده است. زیرا که بحران های جاری سرمایه داری معاصر عمیق، چند وجهی، فراگیر و ساختاری است. هیولایی که هر چیز حتی

خدمات و بهداشت عمومی را به کالا تبدیل کرده و می بلعد. بازتاب اجتماعی و اقتصادی این سیستم و سیاست فاجعه بار سقوط سطح زندگی توده های وسیع کارگر، افزایش فاصله طبقاتی میان یک درصدی ها و نودونه درصدی ها، پروتئریزه شدن گسترده زنان و جوانان، جابجایی امواج عظیم انسانی در جستجوی نان و کار و سرپناه و امنیت جانی در کنار مهاجرت های وسیع از روستا به شهر و گسترش حاشیه نشینی، رشد گرایش فاشیستی در کشور های پیشرفته و جنبش های بنیادگرایی دینی در کشورهای حاشیه و ... بوده است.
ادامه در صفحه ۳



مطالب منتشر شده در این شماره



- **توهمات ساختاری**
- **کاوه دادگری** صفحه ۸
- **به بهانه انتشار بولتن مباحثات**
- **کیومرث منصوری** صفحه ۱۲
- **پاسخ به سؤالات (پیرامون حکومت شورائی، حق رأی عمومی شوراها و ...)**
- **سازمان فدائیان (اقلیت)** صفحه ۱۴
- **قواعد حاکم بر همکاری در اتحاد نیروهای چپ چه می تواند باشد؟**
- **روبن مارکاریان** صفحه ۲۲
- **نقش و اهمیت همکاری پیشرونده در بحران جنبش کمونیستی**
- **نگاهی به شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست**
- **سعید سهرابی** صفحه ۲۸
- **شرایط کنونی: فرصت ها و موانع**
- **همکاری نیروهای چپ و کمونیست**
- **هلمت احمدیان** صفحه ۳۱

گزارش از نشست چهارم شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

گوتنبرگ، کمیته حمایت از مبارزات کارگران ایران- فنلاند، نهاد همبستگی با جنبش کارگری ایران- غرب آلمان، هسته اقلیت و همچنین رفقای نشست زنان چپ و کمونیست بعنوان میهمان و رفقای حزب کمونیست ایران (م ل م) بعنوان ناظر شرکت داشتند.

هیات هماهنگی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

30 اکتبر 2016 برابر

با نهم آبان ماه 1395

=

فرمول اول :

در فرمول بندی دولت آلترناتیو نیروهای زیر علاوه بر خودحکومتی های وسیع، آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، انتخابی بودن همه مقامات و حق فراخوان آنها ... خواهان گنجاندن حق رای عمومی، همگانی، آزاد، مخفی و برابر همه شهروندان نه فقط در محدوده ساختار بلکه همچنین برای تعیین و تغییر نظام سیاسی از طریق به کار گیری همه اشکال مشارکت مستقیم توده ای... بودند که بمثابة وجهی حیاتی از دمکراسی مشارکتی از تعریف سوسیالیسم جدائی ناپذیر است. انکار حق مردم به عنوان مرجع تاسیس و تغییر نظام نماد تجربه سوسیالیسم شکست خورده قرن بیستم و تحمیل استبداد دیگری به نام طبقه کارگر و سوسیالیسم است.

سازمان راه کارگر

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تلقی نمی شوند و مثل بیانیه سیاسی نیازمند توافق عمومی نیستند جلسات اضطراری تشکیل دهد. این جلسات با شرکت الزامی دو نفر از هر نیرو و با فراخوان هیئت هماهنگی تشکیل میشود. با تصویب این پیشنهاد مسائل مهم بعهد این جلسات گذاشته شد تا تصمیم گیری کنند. تصحیح یا تکمیل آیین نامه داخلی و بر رسی پیشنهادات ارائه شده به نشست در این رابطه از جمله مهمترین این مسائل بود.

نشست در اعتراض به دستگیری مجدد فعالین کارگری از جمله رضا شهابی و عظیم زاده، عبدی و احسانی راد و... صدور اطلاعیه ای را به عهده هیئت هماهنگی گذاشت.

پیشنهاد تغییر نام این مجموعه از «شورای نمایندگان نیروهای چپ و کمونیست» با اتفاق آرا پذیرفته شد. از این پس ما فعالیت خود را تحت نام «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» پیش خواهیم برد.

در این نشست نمایندگان نیروهای اتحاد چپ ایرانیان در خارج کشور، اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان، کانون اندیشه کپنهاگ - دانمارک، حزب کمونیست ایران، سازمان اتحاد فدائیان کمونیست، سازمان راه کارگر، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، شورای حمایت از مبارزات آزادیخواهان مردم ایران- استکهلم، شورای فعالین سوسیالیست و آزادیخواه- هامبورگ، کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)، کانون همبستگی با کارگران ایران-

در عرصه سیاسی همکاری یا مضمون نخست بحث بیانیه سیاسی در دستور قرار گرفت. پس از دو دوره بحث نشست کمیسیونی از نمایندگان گرایشات مختلف سیاسی تشکیل داده و امر تصحیحات معین در بیانیه سیاسی را به کمیسیون سپرد. مبنای کار کمیسیون پیش نویس بیانیه ای بود که از مدتها قبل تهیه آن بعهد کمیسیون نه نفره منتخب نشست سوم گذاشته شده بود. این پیش نویس مورد بحث قرار گرفت و با تغییراتی فورمولبندی کنونی بیانیه سیاسی مورد توافق قرار گرفت و مباحث حول اختلافات به جلسات شورای نمایندگان و ارگانهای مبارزه ایدئولوژیک علنی سپرده شد. در حال حاضر اختلاف بر سر فرمولبندی حق رای عمومی است: دو سازمان در مورد حق رای عمومی برای تعیین و تغییر نظام فرمولی ارائه داده اند و برخی نیروها هم در برابر آن فرمول دیگری آورده اند. رفقای فدائیان اقلیت و هر نیروی دیگری از این جمع نظر خود را در آینده مستقلاً در این رابطه اعلام خواهند کرد. قرار شد این موضوع در چارچوب مقررات نیروهای اتحاد از طریق بولتن ها و پالتاک و... به مبارزه ایدئولوژیک سپرده شود. متن هر دو فرمول در زیر نویس همین گزارش آمده است. (1)

در روز سوم مبحث ساختار مورد بحث قرار گرفت و موضوعات زیر طرح شد. مهمترین تصمیم این بود که نشست اختیاری کامل به جلسات شورای نمایندگان نیروها میدهد تا در مسائلی که اسناد پایه ای

بیانیه سیاسی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

نیرومند در کشورهای مختلف منطقه به ویژه ایران را به یک ضرورت مبرم تبدیل کرده است.

در خاورمیانه و شمال آفریقا روند اوضاع بیانگر این واقعیت است که خیزش های عظیم توده ای علیه دیکتاتوری های حاکم در کشورهای این منطقه در فاصله ای کوتاه توانستند دیکتاتور ها را از قدرت بزیر کشند. طبقه کارگر، زنان آزاده و جوانان رادیکال و پرشور که نقش برجسته ای در سقوط دیکتاتور ها و در مبارزه با دولت های حاکم داشتند، در نبود یک چشم انداز روشن سیاسی و سازمانیابی طبقاتی و حزبی، در شکل دادن به قدرت سیاسی در این کشورها ناتوان ماندند و تاوان افق های ناروشن و شکست های ناشی از فقدان احزاب رادیکال با استراتژی سوسیالیستی را می پردازند.

در فقدان آلترناتیو طبقاتی چپ و سوسیالیستی نیروهای بنیادگرای اسلامی با کمک دخالت قدرتهای امپریالیستی توانستند توده های تهیدست به طغیان آمده علیه مناسبات موجود را به سوی خود جلب کنند. جنگ ها و دخالت نظامی امپریالیستی دولت آمریکا و شرکاء که با حمله به افغانستان، عراق، بمباران لیبی توسط ناتو شروع و در جنگ داخلی خونین سوریه ادامه یافت بهترین فرصت را برای عروج نیروهای بنیادگرای اسلامی و پر کردن خلاء آلترناتیو طبقاتی فراهم ساخته است. فلسطین از زیر حملات استعمارگرانه و جنایتبار اسرائیل نه تنها خلاص نشده و می رود تا به مخروبه ای غیر مسکونی تبدیل شود بلکه ابعاد تخریبی این جنگهای جاری چنان وسیع و دامنه دار است که تمام زیرساختهای اقتصادی،

اجتماعی این کشور ها

سر آن دارد تا یکبار دیگر چهره کنونی جهان را با گذر از دریای خون کارگران و زحمتکشان با تمنای غیر انسانی و ملزومات حداکثر سود تطبیق دهد.

در این شرایط تداوم بحران جهانی سرمایه داری و تیره شدن چشم انداز رونق اقتصادی تداوم اعتراضات کارگری و توده ای را اجتناب ناپذیر کرده است. بر بستر این تحرک اجتماعی پایه مادی برای بازسازی جنبش کارگری و سوسیالیستی تقویت خواهد شد. نابودی در زیر چرخ های بحران های هزار توی سرمایه داری سرنوشت محتوم بشریت نیست. وجود تلاشهایی درخشان با هر انتقادی که بر آن وارد باشد در جهت تسخیر قدرت از پایین و گسترش مبارزات و اعتراضات علیه سرمایه، امکان عروج و موفقیت قطب چپ و سوسیالیزم را برجسته میکند و نشان میدهد که در مقابل فجایع ناشی از سرمایه داری انتخابی جز «سوسیالیزم یا نابودی» وجود ندارد.

خاورمیانه

در شرایط کنونی خاورمیانه و شمال آفریقا به یکی از کانون های تشدید تضادها و بحران های نظام سرمایه داری جهانی تبدیل شده و چهره آن به نحو غیر قابل بازگشتی در حال تغییر است. این اوضاع و برآمد نیروهای ارتجاعی اسلام گرا، رقابت ها و دخالتگری های امپریالیستی و جنگ های نیابتی میان قدرت های ارتجاعی منطقه ای، تلاش برای ایجاد یک قطب کمونیستی

تداوم بحران و روند باز توزیع و جابجایی جهانی قدرت های اقتصادی به تشدید رقابت قدرتهای بزرگ سرمایه داری برای گسترش مناطق نفوذ در نقاط مختلف جهان انجامیده است. تشدید کشمکش بین قدرت های بزرگ سرمایه داری برای شکل دادن به بلوک بندی های جدید سیاسی و اقتصادی پدیده تازه ای نیست و از خصوصیات ذاتی سرمایه داری امپریالیستی ناشی می شود. رقابت و سازش میان این نیروها به طور مداوم کانون های بحرانی جدیدی را می آفریند. اگر چه هژمونی بلامنازع امپریالیسم آمریکا به مثابه دژ اصلی نظام جهانی سرمایه داری در حال نزول است اما رقابت بلوک های دیگر امپریالیستی مانند روسیه و چین با آمریکا و متحدان آن (اتحادیه اروپا، ژاپن)، برای کنترل مناطق نفوذ خود و دست اندازی به مناطق نفوذ دیگران رو به افزایش است. رقابت در بین قدرت های بزرگ سرمایه داری و بی ثباتی در نظام مناسبات بین المللی، جنگ و آشوب در کانون های بحران در جهان را دامن می زند. بر زمینه این بحرانها جریان های دست راستی در قلب اروپای متمدن سر بلند می کنند و غده های سرطانی مانند داعش و الحوثی در خاورمیانه و الشباب و بوکوحرام در آفریقا، امکان وجود یافته اند. در یک کلام تشدید این رقابت ها در میان قدرتهای امپریالیستی و منطقه ای گسترش ناامنی و گسترش فجایع انسانی با ابعاد هولناک را به یک خطر واقعی تبدیل کرده است. رقابت برای تقسیم مناطق نفوذ در شرایط حاضر

بیانیه سیاسی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

و مناطق را نابود کرده است. خورشید خاورمیانه دیربست بر اجساد می تابد و در خون غروب میکند. هزیمت میلیونها انسان بسوی پناهگاههای امن از جهنم جنگ به بحرانی بی سابقه در سطح جهان بدل شده است.

تجربه تحولات انقلابی در خاورمیانه و شمال آفریقا نشان داد که هیچکدام از بدیل های بورژوایی نه شاخه های مختلف لیبرال و افراطی اسلام سیاسی، نه دیکتاتوری های نظامی و نه جریان های بورژوا لیبرال غرب گرا به دلیل پایبندی به حفظ مناسبات ظالمانه سرمایه داری موجود قادر به حل بحران کنونی و پاسخگویی به مطالبات مردم نیستند. بهبود شرایط زندگی مردم و تأمین آزادی و برابری و رفاه که خواست کارگران و قشرهای محروم این جوامع است، بدون شکل گیری یک آلترناتیو نیرومند کارگری و سوسیالیستی و در هم پیچیدن مناسبات سرمایه داری ممکن نیست. اکنون ستاره اقبال انواع دولت های مذهبی رو به افول است و آنها ذخیره خود را در سرکوب و قتل عام به تمامی سوزانده اند. آرایش منطقه در هم ریخته است و مردم کارگر و زحمتکش از بیداد و کشتار جنگ های نیابتی که تا آستانه جنگهای مستقیم پیشروی شان محتمل است بستوه آمده اند. زمینه های رشد و سازمانیابی برای خود حکومتی گسترده تر شده است. کمر زحمتکشان زیر بار بحران های اقتصادی تاب نمی آورد. مقاومت کوبانی و عروج خشم علیه نئولیبرالیسم در سطح جهان، نفرت از دولتهای منطقه از جمله در ایران، چرخش بسوی چپ در سطح جهان که از سوی بخش هایی از طبقه حاکم پاسخی

رفرمیستی میگیرد همه نشانه های امکان برآیند های انقلابی اند. آینده خاورمیانه در گرو سازمانیابی خود حکومتی و آلترناتیو انقلابی و سوسیالیستی است. برای آن تلاش کنیم.

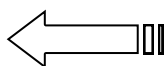
ایران

نظام سرمایه داری ایران، تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی هم اکنون در یکی از عمیق ترین بحران های اقتصادی دوران حیات خود دست و پا می زند. ورشکستگی؛ تعطیلی و پایین آمدن ظرفیت تولیدی کارخانه ها؛ بیکارسازی هر روزه کارگران؛ افزایش تورم و فقر مضاعف به یک روند عمومی و روزمره مبدل شده است. عوارض این بحران به ویژه خانواده های کارگری و اکثریت مردم ایران را بزیر خط فلاکت کشانده است. نارضایتی گسترده و سراسری توده های مردم از همه جوانب زندگی خود، گسترش تضادهای طبقاتی میان پائینی ها و بالائی ها، افزایش فقر و بی کاری و تورم، نزاع های پایان ناپذیر میان باندهای گوناگون درون حاکمیت، و... خصلت نمای بحران های چندگانه ارتجاع حاکم است.

توافق هسته ای یا «برجام» گواه عقب نشینی و تسلیم جمهوری اسلامی در مقابل سیاست امپریالیستها در این رابطه است. این تسلیم به خاطر رهایی از منگنه ویرانگر تحریم های اقتصادی بوده است. قطعیت یافتن توافقات وین اگرچه محدودیت های تجارت و سرمایه گذاری خارجی را در چهارچوب روابط بین المللی کاهش میدهد اما روشن است که این به معنای حل بحران ساختاری

اقتصاد سرمایه داری در ایران نیست. محدودیت های تکنولوژیک و ضعف زیر ساختهای اقتصادی و فقدان ساختارهای حقوقی و اداری متناسب در ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی دلبستگان چنین آینده ای را ناکام خواهد گذاشت. با فرض آن که بتوانند تمام موانع موجود بر سر راه الگوی توسعه اقتصادی نئولیبرالی را از سر راه بردارند، باز هم به معنای بهبودی در وضعیت زندگی و معیشت کارگران و اقشار فرودست نخواهد بود. از این رو چشم انداز گسترش هرچه بیشتر مبارزات کارگران، زنان، جوانان و ملیت های تحت ستم برای دستیابی به مطالباتشان وجود دارد و تاکنون نیر و عده و وعیدهای اعتدالگرایان و اصلاح طلبان حکومتی و هواخواهان آنان در صف اپوزیسیون بورژوایی نتوانسته حالت صبر و انتظار را در میان کارگران و اقشار محروم جامعه رواج دهد. از سوی دیگر سازش با قدرت های امپریالیستی و بویژه آمریکا یک بحران بزرگ ایدئولوژیک برای رژیم جمهوری اسلامی به همراه خواهد آورد. رژیم تلاش خواهد کرد اجازه ندهد که مردم شکست و عقب نشینی او را به فرصتی برای پیش روی خود مبدل کنند. بنابراین در عرصه سیاست داخلی سرکوب و اسلامی کردن نظام تشدید خواهد شد.

تجلی تشدید سرکوب همه جانبه رژیم جمهوری اسلامی خود را در افزایش بی سابقه اعدام ها، دستگیری فعالین کارگری به بهانه های واهی، محکوم ساختن آن ها به زندان های طویل المدت و یا کشتن آن ها در زندان ها که شاهرخ زمانی آخرین نمونه آن بود، پیگرد، دستگیری و به زندان افکندن نمایندگان جنبش معلمان،



بیانیه سیاسی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

فعالین جنبش برابری زنان، خبرنگاران، مخالفان سیاسی از همه طیف های مخالفان رژیم، فشار بی سابقه و اعدام فعالین ملل تحت ستم و اعدام جوانان کرد و عرب و بلوچ، ممنوع ساختن همه اشکال فعالیت های هنری و فشار بر اهل قلم و هنرمندان، سرکوب بیرحمانه بهائیان و دیگر اقلیت های مذهبی ... نشان میدهد.

تشدید اسلامی سازی همه عرصه های زندگی خود را به ویژه در تشدید بکارگیری هر چه بیشتر دین و خرافه در سطح جامعه و تشدید پدرسالاری و حمله به موقعیت اجتماعی زنان و گسترش آپارتاید جنسیتی متجلی میسازد. کاهش میزان اشتغال رسمی زنان به پائین ترین سطح در میان کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، طرح سهمیه بندی جنسیتی در دانشگاهها برای ممانعت از ورود زنان به تحصیلات عالی، طرح تعادل جنسیتی در آموزش و پرورش برای کاهش استخدام زنان معلم، طرح هایی مانند آمران به معروف و ناهیان از منکر که منجر به فاجعه اسید پاشی های زنجیره ای به صورت زنان اصفهانی شد، طرح افزایش نرخ باروری و پیشگیری برای افزایش زاد و ولد اجباری زنان، طرح صیانت از حریم عفاف و حجاب، طرح تعالی خانواده و جمعیت و... یکی پس از دیگری تصویب و به اجراء نهاده میشوند.

دنبال کردن پروژه های اقتصادی نئولیبرالی به نام بهبود اوضاع اقتصادی روشن است که چه شرایط فلاکت باری را به طبقه کارگر و زحمتکشان تحمیل کرده و منجر به گسترش هرچه بیشتر فقر و اعتراض و لاجرم ضرورت سرکوب بیشتر خواهد شد.

در عرصه سیاست خارجی رژیم جمهوری اسلامی سیاست ارتجاعی خارجی خود را همچنان پی خواهد گرفت. پس از برجام، دولت آمریکا دخالت رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یک قدرت منطقه ای در مراکز بحرانی خاورمیانه را به رسمیت می شناسد، اما نمی خواهد که این دخالت ها به زیان منافع آمریکا و متحدینش در منطقه تمام شود، از این رو به فشار و تهدیدها و اقدامات بازدارنده خود علیه رژیم جمهوری اسلامی ادامه خواهد داد. جمهوری اسلامی نیز به نوبه خود در شرایطی همکاری های آشکار و پنهان با دولت آمریکا را پیشه ساخته که روابطش با متحدان اصلی خود مانند قدرتهای امپریالیستی روسیه و چین در منطقه، مداخله گری ارتجاعی مستقیم نظامی در سوریه، عراق و لبنان از طریق تشکیل یک محور شیعی را همچنان ادامه داده و نقش مخرب تعیین کننده ای در دامن زدن هر چه بیشتر به آتش جنگ های فرقه ای در خاورمیانه ایفاء میکنند.

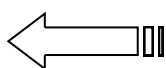
در چنین شرایطی بخش های مختلف اپوزیسیون بورژوائی در کمین نشسته اند تا در شرایط اوج گیری جنبش اعتراضی در ایران با حمایت و پشتیبانی قدرت های امپریالیستی، جنبش اعتراضی و مقاومت جویانه و آزدیخواهانه مردم را از تبدیل شدن به جنبشی برای انقلاب و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و همه جناح های آن باز دارند. اصلاح طلبان درون حکومت، لیبرالها، ملی مذهبی ها و دیگر نیروهای رنگارنگ اصلاح طلب تلاش می کنند تا مبارزات مردم را در خدمت بقاء و ترمیم نظام اسلامی در چهارچوب مناسبات موجود قرار دهند. نیروهای نئولیبرال طرفدار

غرب و سلطنت طلبان همگی با ترساندن مردم از انقلاب، خواهان نوعی از جابجائی رژیم از بالا و بدون دخالت توده ها هستند تا ماشین دولتی بورژوائی را دست نخورده از آن خود ساخته و نظام سرمایه داری را از تعرض انقلاب در امان نگاه دارند. همزمان تلاش میشود آرزوی تغییر رابه تنور انتخابات حواله داده و امید کاذب برون رفت از شرایط فلاکتبار کنونی از طریق انتخابات را در افکار عمومی جایگزین انقلاب اجتماعی کنند درحالیکه اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران خواهان سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی و همه جناحهای رنگارنگ آن هستند.

در مجموع پیش گرفتن سیاست تنش زدائی و دیپلماسی تعامل با آمریکا و متحدینش در منطقه و جهان با سیاست درهای باز اقتصادی و به موازات آن تشدید فضای سرکوب و اختناق سیاسی و تشدید فقر و فلاکت در داخل برای رژیمی که درگیر جنگ جناحی و بحرانی چند جانبه است کار آسانی نخواهد بود و موقعیت رژیم را شکننده تر خواهد کرد.

طبقه کارگر

طبقه کارگر ایران بعنوان بخشی از اردوی جهانی کار کماکان از یکسو درگیر بحرانهای جنبش کمونیستی و تبعات آن از جمله پراکندگی و از سوی دیگر هجوم سرمایه در شکل نئولیبرالی قرار دارد. نئولیبرالیسم در سطح جهانی علاوه بر تشدید استثمار و فقر و فاصله طبقاتی تشکل ها و دستاوردهای تاریخی جنبش کارگری را در بعد نظری و عینی آماج قرار داده و پراکندگی را به ساختارهای



بیانیه سیاسی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

سازمان کار تسری داده است. این روند اما مدتی است با مقاومت و مبارزه هر چه بیشتر کارگران و توده های مردم زحمتکش روبرو شده و در چنبره بحرانهای خویش شتاب اولیه اش را از دست داده است. نیروهای خلاف جریان و در راس آنها جنبش کارگری در حال بازیابی خویش هستند. طبقه کارگر ایران که در انقلاب بهمن 57 تا مرز تجربه شوراهای کنترل تولید در کارخانه پیش رفته بود با سرکوب خونین رژیم جمهوری اسلامی بعقب رانده شد. تداوم سرکوب شکنجه و زندان تا کنون ادامه دارد. علیرغم سرکوب اما در دهه های اخیر جنبش کارگری ایران آرام آرام کمر راست کرده و فضای ترس را دریده و اکنون فعالترین جنبش اجتماعی در ایران است که شمار اعتراضات و اعتصاباتش در تاریخ معاصر ایران بی نظیر بوده است. همزمان نسلی از رهبران شناخته شده کارگری شکل گرفته اند که حضورشان رژیم را بوحشت انداخته و زندانها را از کارگران انباشته است. با این همه طبقه کارگر هنوز در آغاز راه است و تشکل های مستقل کارگری نو پا پراکنده اند و طبقه تا تشکیل احزاب و تشکل های سراسری مبارز و قدرتمند فاصله دارد. همکاری در بعد محلی و سراسری و انترناسیونالیستی بستریست که میتواند زبان مشترک و امکان غلبه بر پراکندگی را انکشاف دهد و حل معضلات جنبش کارگری را در عمل و نظر تسهیل کند. با این همه طبقه کارگر ایران رو به عروج دارد و در این شرایط بسر میبرد.

در بستر چنین شرایطی بدیلی که ما برایش مبارزه میکنیم یک آلترناتیو سوسیالیستی برای جامعه است. روند تحقق این روابط

اجتماعی نیازمند برقراری یک دولت کارگری و برآمده از انقلابی اجتماعی است. و حکومت متناظر با این دولت نه می تواند حکومتی از نوع حکومت های بورژوازی و پارلمانتاریستی و نه حکومتی نیابتی باشد که در آن حاکمیت حزب جایگزین حاکمیت طبقه می شود. بلکه حکومتی از طراز کمون و شوراها است. حکومتی که تمام مقاماتش انتخابی و قابل عزل باشند. حکومتی که مبتنی بر خودحکومتی با وسیعترین آزادیها ی بی قید و شرط سیاسی است. حکومتی که با از میان برداشتن شرایط وجودی تضادهای طبقاتی، شرایط بقای طبقات به طور کلی، و بدینسان حاکمیت خود را به عنوان یک طبقه از میان برمی دارد و جای جامعه کهنه بورژوائی با طبقات و تضادهای طبقاتی اش را اجتماعی می گیرد که در آن بالیدن آزادانه هر کس شرط بالندگی آزادانه همگان است.

حکومتی که بلافاصله پس از سرنگونی این رژیم مستقر می شود اموال مقامات حکومت کلیه موقوفات، بنیادها و موسسات صنعتی و تجاری متعلق به رژیم و کلیه نهادها و باندهای وابسته به رژیم نظیر بیت رهبری، بنیاد مستضعفان، آستان قدس و غیره را مصادره کرده، همه امتیازات رسمی و عملی سرمایه داران، ملاکان و بلند پایگان دولتی و غیر دولتی را ملغی ساخته و مالکیت اجتماعی را در کلیه مواضع کلیدی اقتصاد، از نظام بانکی و بیمه ها تا کلیه موسسات مالی و نیز بنگاههای تولیدی، بازرگانی و خدماتی بزرگ و سرمایه های مصادره شده در دوران انقلاب برقرار خواهد کرد. دولتی که خود را به مثابه جزئی از انقلاب جهانی کمونیستی می داند و حامی

کلیه جنبشها و قیامها و انقلابهای پرولتری و آزادی بخش و ضد امپریالیستی و ضد سرمایه در سراسر جهان است.

در عین حال، نشست نیروهای چپ و کمونیست برای تحقق محورهای زیر که از جمله خواستههای جنبش های سیاسی و پیشرو اجتماعی است، قاطعانه مبارزه می کند.

آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی؛

محاکمه علنی همه کسانی که در طول حاکمیت جمهوری اسلامی مسئول، آمر و یا عامل کشتار و جنایت علیه مردم بوده اند؛

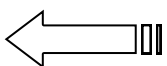
لغو مجازات اعدام و ممنوعیت شکنجه تحت هر عنوان و بهانه؛

جدائی کامل مذهب از دولت، از سیستم قضائی و از آموزش و پرورش. الغاء مذهب رسمی، آزادی همه افراد در داشتن و نداشتن مذهب، ممنوعیت هر گونه کمک دولتی به موسسات مذهبی و فعالیت های آن ها؛

آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، مطبوعات، تظاهرات، تشکل و تحزب، اتحادیه ها و تشکل های کارگری و حق اعتصاب؛

اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در همه عرصه های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی، لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است. لغو حجاب اجباری و جداسازی جنسیتی؛ الغاء همه اشکال تبعیض قانونی و عملی علیه همجنسگرایان و دگرباشان جنسی؛

ممنوعیت کار حرفه ای برای کودکان و نوجوانان زیر 16 سال؛ پایان دادن به اشکال گوناگون تبعیض و سواستفاده از کودکان در هر سطح؛ کاربست اکید اصل تحصیلات



بیانیه سیاسی شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

- 8 - شورای حمایت از مبارزات آزادیخواهان مردم ایران - استکهلم
- 9 - شورای فعالین سوسیالیست و آزادیخواه - هامبورگ
- 10 - کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)
- 11 - کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ
- 12 - کمیته حمایت از مبارزات جنبش کارگری ایران - دانمارک
- 13 - کمیته حمایت از مبارزات کارگران ایران - فنلاند
- 14 - نهاد همبستگی با جنبش کارگری ایران - غرب آلمان
- 15 - هسته اقلیت

عمل های پیشرونده و پایدار نیروهای چپ و کمونیست را از ملزومات یک استراتژی سوسیالیستی در راستای وحدت طبقه می دانیم و بار دیگر، در ادامه نشست های اول و دوم، دست دوستی و همکاری مان را به سوی همه نیروهای چپ و کمونیستی که حاضرند در تقویت آلترناتیو سوسیالیستی در هر سطح مورد توافق با ما همکاری کنند دراز کرده و از همکاری با آنها استقبال می کنیم. ما همچنین همه نیروهای چپ و کمونیست را برای تبادل نظر و مباحثات فکری به ویژه برای تدوین پلتفرم مشترک بدیل سوسیالیستی برای جایگزینی جمهوری اسلامی فرا می خوانیم.

اجباری برای همه کودکان و نوجوانان؛ منع خشونت در خانواده و جامعه علیه آن ها؛ الغای قانون کار جمهوری اسلامی و تدوین قانون کار جدید با شرکت و توافق نمایندگان تشکلهای مستقل کارگری؛ اعلام برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرف نظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت؛ پایان دادن به ستم ملی و تبعیض بر اساس ملیت. الغای کلیه تبعیضات قانونی و عملی بر اساس ملیت، تضمین حق ملل در تعیین سرنوشت و دفاع از اتحاد داوطلبانه همه ملیت های ساکن ایران؛ الغاء تبعیض علیه مهاجران افغانستانی و سایر مهاجران ساکن ایران و اعطای حق شهروندی به کلیه آنان؛

حفاظت از محیط زیست، تلاش برای پایان دادن به بحران فاجعه بار زیست محیطی در ایران، مبارزه با آلودگی محیط زیست و نابودی طبیعت.

ما امضا کنندگان این بیانیه اعلام می کنیم که به میدان آمدن طبقه کارگر آگاه، متشکل و سازمان یافته و همراهی جنبش رهایی زنان و دانشجویان و جوانان، جنبش برابری خواه ملیت های تحت ستم ایران و دیگر جنبش های ترقی خواه پیشرو اجتماعی تحت پرچم آلترناتیو سوسیالیستی برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و انهدام ماشین دولتی بورژوازی از طریق یک انقلاب سوسیالیستی تنها راه واقع بینانه برای رهایی از شر جمهوری اسلامی و مصائب نظام سرمایه داری است. ما از این منظور در راستای ملزومات چنین انقلابی در مبارزات روزمره و سازمانیابی در راستای اهداف ذکر شده شرکت می کنیم. همکاری و اتحاد

زنده باد آزادی زنده باد سوسیالیسم
سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی
شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
مصوب نشست چهارم نیروهای چپ و کمونیست
استکهلم (سوئد) - 8 تا 10 آبان 1395
28 تا 30 اکتبر 2016
اسامی امضا کنندگان :

- 1 - اتحاد چپ ایرانیان در خارج کشور
- 2 - اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان
- 3 - کانون اندیشه کپنهاگ - دانمارک
- 4 - حزب کمونیست ایران
- 5 - سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
- 6 - سازمان راه کارگر
- 7 - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

گزارش نشست چهارم، ادامه از

صفحه ۲

فرمول دوم :

نظر برخی رفقای دیگر این است که: ساختار سیاسی مورد نظر ما نه فقط مبتنی بر حق رای بلکه تحقق خود حکومتی کارگران، اجتماع آزاد، برابر و سوسیالیستی همه شهر وندان است که در آن آزادیهای سیاسی و تشکل و تحزب و حق رای عموم شهروندان در ساختار سیاسی جامعه به رسمیت شناخته شده و نهادینه می شود و کارگران و توده های مردم متشکل در شوراها و نهادها ضمن انتخاب نمایندگان خود از طریق آرای مستقیم خویش، هر وقت که اراده کنند حق عزل و فراخوان آنها را نیز خواهند داشت. بدین ترتیب آزادی انتخاب و اراده لازم برای کنترل منتخب و نظارت بر آن تضمین می گردد.

توهمات ساختاری

کاوه دادگری

افق سیاسی رادیکال و انقلابی- چه رسد به افق سوسیالیستی - زاینده نمی شود.

2 - رفیق سهرابی مبارزه ی ایدئولوژیک (نقشه مند) را که علی الاصول یک بال نظریه ایشان و همه ی این فعل و انفعالات را می سازد، نیز بدجوری دست افزار خویش کرده است؛ که جز در دسر و قید و بند - علیرغم خواست وی - بر این جمع و در بیرون حاصلی به بار نمی آورد. مبارزه ایدئولوژیک، مبارزه با گرایشات و انحرافات اساسا بورژوایی و به درجاتی خرده بورژوایی در جنبش کارگری است. بخش مهم این مبارزه به طور اساسی با سخن وران، ایدئولوگ ها، سیاست مداران و نمایندگان فکری بورژوازی صورت می گیرد و بخشی دیگر به همین رسته ی اجتماعی که در قلمرو منافع خرده بورژوازی و توهمات فراطبقاتی آن، پا به پای سرمایه داران در تخریب آگاهی و تشکل کارگران و زحمتکشان و نیز بر علیه جنبش های دموکراتیک و آزادی خواهانه عمل می کنند، از سوی کمونیست ها انجام می گیرد. آشکار است که مضمون مبارزه ایدئولوژیک، ادامه و کمک به مبارزه طبقاتی در سطح و شکلی دیگر است و هیچ پیش فرض و قالب و دستورالعملی را بر نمی تابد. اما رفیق به ما توصیه می کند از آن جا که بایستی مبارزه ی ایدئولوژیک نقشه مند باشد، بایستی متناسب بر همان سه اصل طلایی سرنگونی انقلابی، تبدیل سوسیالیستی و دولت کارگری شورایی از نوع کمون! باشد. این جاست که صدای رفیق روبن هم بالا می گیرد که ما دو اصل داشتیم نه سه اصل!

خوب، این ها چیزی جز به صلابه کشیدن مبارزه ایدئولوژیک نیست.

از همکاری پایدار و مبارزه ی ایدئولوژیک نقشه مند، به پیش کشد. خیلی روشن و آشکار گفته ایم که افق سوسیالیستی، قطب چپ، اتحاد عمل، همکاری و همین همگرایی پیشنهادی رفیق، همه از یک مایه و جنس ساخته می شوند و همه هم در عمل اگر به درازا کشد و به یک شکل و سازمان و اتحاد تعریف شده و شناسنامه دار ارتقا نیابد - به ناچار - یک نتیجه به بار می آورد: تداوم بخشیدن به انفعال کنونی در همه ی زمینه ها. این پاسیویسم نقش و نگار یافته که از ابتدای شکل گیری این نشست در قریب پنج سال پیش تر، ابزار دست گرایش هایی در بیرون و درون آن بوده، به خودی خود و به عنوان یک موجودیت سیاسی و هویت اجتماعی، از هیچ گونه پشتوانه ی ایدئولوژیک - تاریخی و سیاسی برخوردار نیست و بیشتر نشان گر یک امر خود به خودی رشد نیافته و نابالغ است که به عنوان یک گرایش فکری و عملی، در میان لایه هایی از جریانات چپ جاخوش کرده است و به همین صورت هم به حیات خود ادامه می دهد. نوعی تئوریزه کردن و فضیلت بخشیدن بر مباحثه گری است که این جا و آن جا هر از گاهی اوج می گیرد. بی آن که نیازی به اسم گذاری آن ها به عنوان روند هم گرایی باشد. انگیزه های سالم و انقلابی و صمیمی که در این جمع وجود دارد، به هیچ روی نبایستی از نقد خود و هوشمندی در قبال راه ها و وظایف و تکالیفی که به عنوان عنصر کارگری و کمونیستی در برابر خود دارد، غافل گردد. از این بی افقی تشکیلاتی هیچ گونه

رفیق سعید سهرابی در نوشته ی اخیرشان به تاریخ 9/10/2016 تحت عنوان "سازمان یابی یا آرایش قوای خویش" به نکات خوبی اشاره میکنند و بعضا از جنبه نظری نکاتی را برمی شمارند که به طور کلی صحیح هستند؛ در گذر از این که این جنبه ها و دقت نظرها مثبت هستند، اما در عمل نتیجه گیری واقع بینانه ای از آن حاصل نشده: رفیق گرامی این ابزارهای مثبت را تحت کنترل گرفته، به انقیاد درآورده و از این طریق در خدمت اهداف کوچک و کم حاصلی قرار داده است. در ادامه این نکات را برمی شماریم:

1 - مقوله ی نخستینی که رفیق به کار می گیرد، "آرایش قوا" است که به گفته ی وی بایستی در تناسب با توازن قوا و شرایط حاکم در جامعه باشد. به ویژه بایستی مرتبط با مبارزه طبقاتی و عینی در جامعه اتخاذ شود. همین مقدمه ی درست در دست رفیق سهرابی قرار می گیرد تا مقوله های مشخص و تجربه شده ای که محصول جنبش 150 ساله کارگران و جنبش های آزادی بخش و انقلاب های کارگری قرن 19-20 و 21 بوده، یعنی حزب و جبهه (که ما آن را همواره به عنوان ائتلاف احزاب به کار برده ایم) مورد نفی قرار دهد و ضمناً آن را در سطح اتحاد عمل تاکنونی - که ما نیز انتقاد مبسوط خود را از همان ابتدای همکاری به این مقوله ارائه کرده ایم (رک: مقاله اتحاد عمل به کجا می رود؟) قرار داده و یک جا همه را کنار بگذارد. آن گاه تصور خود را از برنامه آلترناتیو تحت نام همگرایی که به تعریف وی عبارت است

توهام ساختاری...

مبارزه ای که باید آزادی بخش، جسور، انقلابی و بی ملاحظه باشد، حالا بایستی اولاً از زیر ممیزی عبور کند و ثانیاً معلوم نیست در این چارچوب سنگین و ناکارآمد نشست، قرار است به چه نتایج سازمانی و سیاسی معینی دست یابد.

3 - نکته سوم، اشتباه تاریخی و درک مبهم در باره تحولات سیاسی است که در قرن 21 در حال وقوع است و شکل گیری سیریزا (یونان)، پودموس (اسپانیا)، جنبش پارک گزی (ترکیه) و جنبش 99 در صدی ها (جنبش اشغال وال استریت) حاصل این تحولات بوده است و به گفته ایشان هیچ کدام حاصلی در بر نداشته و شکست خورده اند. علت هم به زعم رفیق این بوده است که آن ها بر سر دولت آترناتیو فاقد توافق و زبان مشترک بوده اند. مضافاً این که همین همبستگی و تشکل و دورخیز را - که البته نبایستی آن ها را یکسان گرفت و ما بعداً این را توضیح می دهیم - نتیجه ی همگرایی این نیروها در سطح جهان در سال های اخیر دانسته است؛ که "چون این همکاری ها معطوف به دولت آترناتیو نبوده اند" عملاً شکست خورده اند. نتیجه به صلابه کشیدن مبارزه ایدئولوژیک بند پیشین را ببینیم که در عمل به چه تحلیل هایی می کشد!

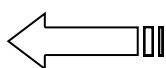
اولین اشکال این برخورد قالبی به رویدادهای بزرگ اجتماعی، این است که تفاوت جنبش اصلاحی را با جنبش انقلابی درز می گیرد و هردو را به سود دومی - حسب ظاهر - قربانی می کند. بعد تر اشاره می کنیم که این دیدگاه به ظاهر "چپ" که فقط متعلق به رفیق سهرابی نیست، از تحلیل بسیاری از رویدادهای بزرگ دیگر نیز

عاجز می ماند و به غیر از قالبی برخورد کردن به این رویدادها متاسفانه کاری از آن بر نمی آید. ما مجبوریم برای همان مواری که رفیق اشاره کرده اند اندکی توضیح بدهیم. در این جا "چیز" های زیادی قاطی شده اند.

اولاً حزب سیریزا - و هم چنین حزب پودموس در اسپانیا مشخصاً - همان طور که از نامشان بر می آید - حزب سیاسی هستند و مقایسه آن ها با جنبش پارک گزی و 99% مع الفارق است. این که از جنبه ی نظری حزب چیست و جنبش کدام است و تفاوت ها و نیز رابطه و مناسبات این دو پدیده ی اجتماعی به چه قرار است، در عین اهمیت اساسی، در این جا مجال بسط موضوع نیست؛ به ویژه آن که فرض ما این است که رفیق ما کاملاً به این تفاوت ها آگاه است.

سیریزا و به طور نهادی و جنبشی، و نیز پانگیری بسیاری از احزاب و سازمان هایی که بعداً با این نام متحد شدند، پیامد تحولات دهه 90 میلادی به این سو هستند. جنگ کوزوو، مبارزه علیه اصلاحات نئولیبرالیستی و تأثیر منفی آن بر بازنشستگان و بیمه های اجتماعی و قانون ضد تروریسم و نیز آمادگی و شرکت یونان در دموستراسیون بین المللی ژنو و بسیاری از فاکتور های اقتصادی اجتماعی و سیاسی دیگر، عرصه هایی بودند که هر یک مبنایی برای تحرک سیاسی و اجتماعی این تشکل ها گردید. تا سال 2004 این جریانات توانستند در عرصه ی انتخابات محلی و سراسری مجلس، به اتحاد های مشخصی دست یابند. در این سال ائتلاف شکل گرفت و پلاتفرم معینی مبنای فعالیت مشترک آنان گردید؛ اما احزاب و سازمان ها هم چنان

استقلال تشکیلاتی خود را حفظ کرده بودند. آن ها تجارب چپ های "سنتی" را بازبینی کرده و به ائتلافی به منظور تامین هدف های بسیار معین و مشخص و تعریف شده که از لحاظ "توازن قوا"، در دسترشان بود، دست زدند. ما اکنون وارد مضمون اهداف مرحله ای و برنامه ی سیاسی آن نمی شویم که در جای خود بسیار آموزنده است؛ از این رو که ما نیز به عنوان بخشی از چپ، در مرحله ای به سر می بریم که این حزب مدت هاست پشت سر گذاشته است. طبعاً بحث ایدئوژیک و نظری هم در این باره بسیار ارزنده است اما موضوع بحث ما نیست. تنها به این مساله بسنده می کنیم که شکل گیری این حزب کاملاً با مقدرات، مشکلات و محدودیت های اقتصادی و اجتماعی یونان پیوند داشت و در اساس بر سر مبارزه با ستمگری پارلمان اروپا به عنوان یک "پارلمان آلمانی" عمل می کرد. حضور در دولت و پارلمان اروپا، به تعویق انداختن زمان پرداخت وام ها و اخذ کمک های تازه از بانک مرکزی اروپا از اهم برنامه های آنان بوده است. مذاکره با "ترمیدور" صندوق بین المللی پول، بانک مرکزی اروپا و کمیسیون پارلمان اروپا بر سر بدهی های یونان، مهم ترین چالش دولت سیریزا و مردم یونان است. در این راستا آن ها موفقیت های اندکی داشته اند. اما این ربطی به بحث "دولت آترناتیو" از نوع بحث های ما ندارد. طبق آمار سال 2015 بدهی خارجی دولت، 5/316 میلیارد یورو است که حدود 2/180 درصد تولید ناخالص داخلی کشور می باشد. این یک ورشکستگی کامل است که طی دوران رکود اقتصادی 2007 به این سو، به صورت



استریت را اشغال کنیم" بعد از آن به اعتراضات مشابه اطلاق گردید. جنبش یاد شده و سایر جنبش‌هایی که نتوانستند خود را در یک حزب، ائتلاف و یا هر اتحاد گسترده قوی و مناسب متشکل کرده و سازمان دهند، لاجرم تا حدودی از دامنه‌ی تأثیر گذاری و تغییر در ساختار حاکم باز ماندند اما این جنبه از واقعیت به هیچ روی به معنای شکست قطعی آنان نیست. رویدادهای بعدی در ترکیه و حتی انتخابات آمریکا مؤید این امر است که جنبش‌های ریشه دار و گسترده در هر حال تأثیرات غیر قابل انکاری را بر آرایش سیاسی و توازن قوا و رفتار حکومت گران می‌گذارد. جنبش اشغال وال استریت که در کف خیابان‌ها و پارک‌ها جریان یافت و در آن گروه‌های مختلف اجتماعی از فقیرترین مردم تا طبقات متوسط و دانشگاهی، کارگران و معلمان، جوانان، بازنشسته‌گان و مستمری بگیران، از خانه رانده شده‌گان و بی‌خانمان‌ها، در آن شرکت داشتند، در ورای احزاب سنتی و کهنه کار دموکرات و جمهوری خواه- که کینه خود را با این جنبش نمی‌توانستند پنهان بدارند - به پا خواستند و سازمان‌های اتحادیه‌ای را نیز به دنبال خود کشیدند. این جنبش قادر نگردید - احتمالاً تحت تأثیر آنارشیست‌ها که مخالف حزبیت بودند - و عواملی دیگر، دست به هویت بخشی سیاسی جنبش، نوعی متمایز از دو جریان اصلی آمریکا زده و فراگرد‌پاگیری تشکیلات مدرن و متناسب با این دوره از تحول مبارزاتی، ایجاد نمایند و خود را از زیر سلطه‌ی دوقلوهای هیأت حاکمه سرمایه داری و الیگارشی ستمگر مالی رها سازند.

دولت ترکیه در این ناحیه به پیش گرفته است. این جنبش که در ابتدا یک خواست محیط زیستی بود به سرعت شهرهای بسیاری را در سراسر ترکیه فراگرفت. بنا به خبر خبرگزاری نیمه دولتی آناتولی 67 استان از 81 استان کشور صحنه‌ی اعتراض و درگیری علیه سیاست‌های رژیم اردوغان گردید. سندیکا‌های بزرگ کارگری و اتحادیه‌های کارکنان دولت، گروه‌های مختلف هنرمندان، نویسندگان و روشنفکران و لایه‌ها بسیار متفاوتی از توده‌ها به صورت فعال و پیکار جویانه در این اعتراضات شرکت کردند. هم‌چنین در سطح جهانی این اعتراضات با اقبال گسترده‌ای مواجه شد و در آمریکا، کانادا و بسیاری از کشورهای اروپا مردم به حمایت از آنان برخاستند. این جنبش چندین ماه به طول کشید و دستگاه سرکوبگر رژیم ترکیه، با تمام قوا به سرکوب آن پرداخت.

جنبش اشغال وال استریت موسوم به 99 درصدی‌ها در 17 سپتامبر 2011 در وال استریت نیویورک آغاز و تا 24 مارس 2012 در کف خیابان‌ها و پارک‌ها ادامه یافت، لایه‌ها و گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماع این دژ تسخیر ناپذیر بزرگ‌ترین قدرت سرمایه داری جهان، راسته‌ی بنگاه‌های مالی و ارزی آن را مورد هجوم قرار دادند. شعارشان عبارت بود از این که ما مردم نیازی به حزب نداریم. شعاری که در ابتدای دهه اول قرن 21، مردم فقیر و از خانه رانده شده اسپانیایی هم سر دادند. اعتراض به سیاست‌های دولت آمریکا، "طرح نجات بانک‌ها"، "بحران وام مسکن"، "اعدام تروی دیویس سیاه پوست آمریکایی" و به ویژه هدف گرفتن نهاد‌های مالی وال استریت بود. وال

انباشت پنهان کسر بودجه دولت‌ها، در سال 2015 به سیریزا به ارث رسید. هنوز خیلی زود است که در مورد شکست یا پیروزی این حزب در حل مشکلات مردم یونان، آن هم با مقیاس‌های اروپا قضاوت کنیم.

پودموس در اسپانیا به دنبال جنبش خشم‌آگین - "برآشفته‌گان" - می 2011 علیه بی‌عدالتی و فساد الیگارشی سیاسی حاکم بود. آن‌ها با شعار "مردم متحد نیازی به حزب ندارند" علیه دستگاه سیاسی و اقتصادی حاکم در مرکز مادرید به اعتراض پرداختند. مردم به چنگ اندازی بانک‌ها و نهادهای مالی بر اقتصاد و نیز "دموکراسی" ای که دیگر آن‌ها را نمایندگی نمی‌کند، فریاد سر دادند. ریشه پودموس را می‌توان در مانیفستی تحت عنوان "تبدیل خشم در ایجاد تغییرات سیاسی" یافت که در روزهای 12 و 13 ژانویه 2014، توسط شماری از رهبران سازمان‌های اتحادیه‌ای، روشنفکران، استادان دانشگاه و مانند آن پایه گذاری شد. این مانیفست استدلال می‌کرد که ضرورت دارد حزبی با آدم‌هایی ساخته شود که بتواند در انتخابات پارلمان اروپا شرکت کند؛ به این هدف که بر علیه وابستگی به سیاست‌های اتحادیه اروپا از دیدگاه چپ فشار آورده شود. حزب پودموس در این سال ایجاد و برنامه‌ی بسیار مشخص و معینی را دنبال کردند و در همان چارچوب وارد پارلمان شدند.

جنبش شهری 31 می 2013 موسوم به پارک‌گزی در استانبول ترکیه، با جنبش جوانان برای حفظ منطقه‌ای فرسوده در مرکز این شهر آغاز شد. اعتراض آن‌ها به برنامه‌ی نوسازی و توسعه‌ای بود که

در عین حال این هم گفتنی

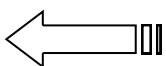
توهمات ساختاری...

است که پیروزی اوباما در هر دو دوره ، معلول رویکرد جوانان ، حاشیه نشینان ، سیاه پوست ها و رنگین پوست ها به حزب دموکرات بود که در قبال توحش و بی رحمی حزب جمهوری خواه ، سیاست ملایم تری را در پیش گرفت. شاید همین پروسه در دوره ی اخیر کاندیداتوری حزب دموکرات، این موقعیت را ایجاد می کند که برنیس اندرز که در فرهنگ سیاسی آمریکا یک کمونیست محسوب می گردد، به رقابت با هیلاری کلینتون بپردازد؛ که در نهایت با پیروزی کلینتون ، این رقابت داخلی حزب در این مرحله پایان می یابد. در واقع شعار " مردم متحد به حزب نیاز ندارند" در عین پیام آشکارش به بی اعتباری دوحزب موجود، اما در عمل نتوانست یک تشکیلات حزبی نوین و متکی بر جنبش جاری ایجاد نماید . این امر رکود و افت بعدی جنبش را رقم زد.

این تفاوت میان جنبش هایی که به هر دلیلی به سطح ایجاد تشکیلات نوین و بایسته و درخور شرایط تازه مبارزه ارتقاء نمی یابند و جنبش هایی که تحول یافته و در این سطح قادر به گرفتن آرایش تشکیلاتی مناسب و کارآمد می گردند ، ارتباطی به درک و فهم آنان از "دولت آترناتیو" - به شکلی که اکنون در مباحث ما جاری است - ندارد . در یونان و اسپانیا، در ترکیه با ایجاد حزب دموکراتیک خلق ها، جنبش روزاوای سوریه و ایجاد حزب دموکراتیک و ده ها تجربه ی سیاسی دیگر در آمریکای جنوبی و آفریقا، با استفاده از ابزار حزب ، جبهه ائتلافی و یا اشکال سازمانی مناسب دیگر ، علاوه بر جلوگیری و کاهش جنگ های بی پایان (در آفریقا) ، مبارزه ی سیاسی را با

استفاده از حداقل دموکراسی به پیش بردند. جوامعی که برخی بسیار عقب مانده تر ، مفلوک تر و آسیب دیده تر از جامعه ایران بوده اند؛ با پلاتفرم مشخص و ممکن ، خواست های کلان ملی و سیاسی که اتفاقا همه ورود به پارلمان کشوری و یا اروپایی (در مورد کشورهای عضو اتحادیه اروپا) را مدنظر داشته اند ، در همین مسیر گام برداشته و پیروزی های نسبی به دست آورده اند . این نمونه ها همه بیان گر این نکته هستند که شکست و پیروزی جنبش ها و احزاب متکی به آن ها ، بایستی به طور مشخص و در نسبیت تاریخی هر کشور و جامعه ی معین تعریف شوند و لذا از دادن حکم کلی و انتزاعی و قالبی پرهیز کنیم. اشتباه نظری - سیاسی رفیق ما این است که بدیل سازی ما را با بدیل سازی احزاب اروپایی، آمریکای جنوبی و برخی کشورهای آسیا که دقیقا از نقطه نظر سیاسی از ما پیش افتاده ترند، از نگاهی بالا و فضیلت گرایانه ، مقایسه و آن ها را یک جا، ناآگاه و بی خبر از آترناتیو دولتی و سازوکارهای قدرت می دانند ؛ آن گاه دو سه شعار استراتژیک و توافق شده در جمع مارا که در دو یا سه مقوله ی سرنگونی انقلابی و بدیل سوسیالیستی و چیزی دیگر خلاصه شده و هنوز بعد از پنج سال نتوانسته است نه تنها تعریف مشخص و روشنی به عمل آورد - یعنی آن ها را به تاکتیک و استراتژی معین و مشخصی متکی سازند - بلکه از آن ابتدایی تر ، نمی تواند به تعداد انگشتان دو دست، بر مطالبات مشخص جنبش کارگری و عمومی، اساسی و قابل دسترس - هم چنان که گفته اند بر اساس توازن قوای موجود - که مورد توافق جمع باشد ، فوکوس و تبلیغ و ترویج نماید، به

رخ بقیه جهان می کشند. به باور ما این ارزیابی ها کمکی به چپ و جنبش کارگری نمی کند. نکته آخر در همین قسمت بایستی یادآور شد که جنبه ی عمومی تری دارد. بخشی از چپ ایرانی که خود را مرکز جهان دانسته است، ابایی ندارد که هر حزب و تشکیلات سیاسی و یا اتحادیه و هر جنبش ضد ستمگری و نابرابری و بی عدالتی را با نیم اشاره ای، از درجه ی اعتبار ساقط کند و آن را چون در قالب های پیش فرض وی نمی گنجد ، بی نیاز به تحلیل علمی و تبیین تاریخی ، کنار بیاورد. این دسته از "چپ" ها، الگوی خود را تا آن جایی که انقلاب روسیه را قبول دارد، جهان را با همان زبان، با همان قالب ها و با همان مفهوم ها، می ببند و ارزیابی می کند. آن گاه که این امر شدنی نباشد، همه ی این واقعیت های بیرونی را در صورت نیاز به مصرف داخلی می رساند؛ مصادره به مقصود می کند و با قافیه پردازی ، لال بازی و توهم پراکنی، دست به ایجاد توازی های کاذب و دروغین در دنیای واقعیت ها می زند. به گمان ما ، این دست از چپ ایران، بایستی قبل از این که جهان را تعریف کند، لازم است که خود را تعریف کند و جایگاه خویش را در عرصه ای که مدعی آن است ، یعنی مبارزه طبقاتی و در ربط با مبارزه ی طبقه کارگر و توده های زحمتکش نشان دهد. به باور ما این زمره از چپ ، حاشیه ای است. و البته این امر ویژه جامعه ما نیست. و اگر این را پذیرفت آن گاه بایستی بپذیرد که جهان نگری وی نیز حاشیه ای و خارج از پراکسیس اجتماعی است و باید وارد جهان واقعی شود. در این رفت و برگشت، جای امیدواری است که بتواند



به بهانه انتشار بولتن مباحثات

کیومرث منصوری

کارگران و زحمتکشان و صبحی روشن در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی باشد، برای تحقق این اتحاد نباید از هیچ اقدامی فرو گذار کنیم و در پرداخت هر هزینه ای تردید داشته باشیم نه این که بعد از سه سال هنوز اندر خم یک کوچه باشیم. روشنفکر بازی های سخیف و خلق تئوری های بی پایه و بی ارتباط با صف بندی های طبقاتی و وضعیت سیاسی و اجتماعی جامعه در نوشته ها و سخنرانی ها، جزء ارضاء روحیات روشنفکر مابانه فردی و گروهی (که در سالهای 58 و 59 مانند یک مد گریبان انقلابیون چپ را گرفته بود) و دامن زدن به آشفتگی فکری در خارج نتیجه دیگری در بر ندارد. مباحثی که اغلب ره به جایی نبرده و نه به کار دنیا و نه آخرت توده ها نخواهد آمد.

این واقعیت را باید بدون تعارف بپذیریم (حداقل در برابر وجدان خود اعتراف کنیم) که نشستها و اتحادها در این سالها همواره مکان و زمان مناسب را فراهم کرده تا محافل چند نفر و نصفی روشنفکری پر صدا بیایند و با بافتن چند تئوری و چند نوشتار پر از کلمات و جملات نغز! که اغلب خودشان هم از آن سر در نمی آورند، پرصدا تر بروند و از این رهگذر هویتی یابند و اسمی بر سر زبانها اندازند نمونه آن [اسب تروای بورژوازی]، عناصر ریساکن دکان اکثریت بودند که خود را به فراکسیون کمونیستی ملغب کرده بودند و هنوز ماهیت خودشان زیر سوال بود همه را دعوت به مبارزه ایدئولوژیک میکردند.

برگزاری نشستهای شورای نمایندگان سازمانهای چپ اقدامی ارزشمند است و نشان از آن دارد که همه جریانات به این واقعیت انکار ناپذیر رسیده اند که بدون اتحاد (حال تحت هر عنوانی) چپ انقلابی محلی از اعراب ندارد و نمیتواند در روند آتی تحولات ناگزیر سیاسی و اجتماعی جامعه اثر گذار باشد ولیکن خروجی این نشستهای سه ساله تنها چند اطلاعیه بوده و این بولتن که در آن هم بیشتر نشان از فصل کردن دارد تا وصل کردن.

دو صد گفته چو نیم کردار نیست بین حرف تا عمل فاصله بسیار است. همه جریانات در حرف به این واقعیت رسیده اند و در وصف آن قلم فرسایی میکنند ولی معدودی هستند که میکوشند حرف را به عمل برسانند. فارغ از همه تئوریهها و جملات قصاری که در لابلای خطوط بولتن جا خوش کرده یک واقعیت عیان است که روند کنونی چندان چشم انداز امید بخشی از آینده این اتحاد بدست نمیدهد. وضعیت اسف بار فعلی که چپ انقلابی در آن قرار دارد نه تنها برای رژیم خطر ساز نیست بلکه بسیار هم مقبول افتاده. به هم پریدن های بی معنی، مچگیریهای مضحک، ریزه گیری های عجیب، خود محوری های کودکانه، ووووو آشفته بازاری به وجود آورده که به جرات میتوان گفت عملا به بقای رژیم کمک کرده. می خواهم صریح بی پرده بیان کنم، روند کنونی چند مشکل اساسی دارد.

عدم درک واقعی ضرورت اتحاد، اگر واقعا به این باور رسیده باشیم که تنها اتحاد نیروهای چپ انقلابی میتواند متضمن رهایی

جای شایسته و مناسبی برای نظریه و پراتیک خود در کنش گری های جهان عینی به دست آورد.

4- بخش زیادی از نوشته ی رفیق سهرابی، متاسفانه خارج از موضوع بحث ساختار است و به "تحکیم" و "تثبیت" مواضع طلایی سه گانه می پردازند. این نیز موضوعیت ندارد و بهتر بود که در راستای بحث ساختار و به نکاتی که به تعریف توافق و رای دوسوم پرداختند که در جای خود سودمند است، بیشتر می پرداختند. تاسف ما این است که رفیق ما هم چون شماری از رفقای دیگر هنوز در مورد دستور کار نشست چهارم دیدگاه، پیشنهاد و نظر روشن و مشخصی اعلام نکرده اند. به ویژه از پیشنهاد بسیار شفاف و مشخص کانون ما تقریبا به سادگی گذشته اند. بنابراین از رفقای کارگروه ساختار درخواست می کنیم یادداشت مزبور را که مجددا ارسال می شود به همراه همین نوشته در بولتن شماره 2 درج نمایید. پیروز باشید.

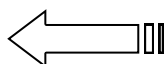
با درود فراوان:

از سوی کانون اندیشه کپنهاگ
کاوه دادگری

15/10/2016

برای مشاهده آخرین اعلامیه ها، اخبار و گزارشات مربوط به فعالیت های شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به سایت زیر مراجعه کنید.

<http://shoora-namayandegan.org>



بود) متأسفانه جریان‌های میپندارند پیکار علیه این رژیم ددمنش باید آنطور که خودشان تشخیص میدهند هدایت شود و سایرین به دنبالش روان شوند، آیا سازمان مجاهدین خلق غیر از این میگوید. امیدوارم این نشست‌ها نتیجه بخش باشد، ولی فکر میکنم با این روش مکانیکی ره به جایی نخواهد برد. در جریان عمل و پیکار رودرو با رژیم و در هر مرحله از روند مبارزه، تعیین میکند چه مباحث تئوریک در دستور کار نیروهایی که به طور جدی در مبارزه با رژیم فعالاند، قرار گیرد. نیروهایی که به جای نشستن و حرف زدن تصمیم میگیرند دست به دست هم میدهند و اقدام میکنند و در پرداخت هزینه های آن هم تردید نمیکنند. روند اتحاد فقط توسط این نیروها و در صف مقدم مبارزه به انجام میرسد و غیر از این جز اتلاف وقت و هزینه و انرژی و ایجاد تشتت بیشتر نتیجه ای نخواهد داشت همانطور که در این سالها و در نشستهای مکرر و مختلف بروز یافت.

کیومرث منصوری 95 / 7 / 21

رسای آزادیهای سیاسی، حقوق زنان و کودکان، اقلیتهای قومی و دینی و... قلم فرسایی میکنند و صد البته فراموش نمیکنند که همواره از چاشنی توصیه به کارگران استفاده کرده و آنها را به متحد شدن و مبارزه برای افزایش حقوق و بیمه بیکاری وووو و پند و اندرز دهند و بی شک یکبار هم از خودشان سوال نکردند چرا طی این سالها نمودی در مبارزات توده‌ها نداشته است. مبارزه واقعی جریان‌های چپ انقلابی بیشتر با خودشان است تا جمهوری اسلامی برای شمشیر کشیدن بر روی یکدیگر تردید نمیکنند ولی هنگامی اعلام اکسیونی در مکانی در اعتراض به جمهوری اسلامی از جانب سازمانی یا چند جریان میشود سایر جریان‌های خد را موظف نمیبینند این اقدام علیه جمهوری اسلامی را تقویت کنند چون فکر میکنند منجر به تقویت تشکل دعوت کننده در اپوزیسیون چپ خواهد شد، (اگر نیروهایی که داخل کشور هستند این دید را داشتند در جریان وقایع سال 88 باید در خانه مینشستند و تماشامیکردند چرا که سردمدار وقایع سال 88 اصلاح طلبان بودند، و مطمئناً وقایع روز موسوم به عاشورا رخ نمیداد. ولی با اطمینان بسیار باید بگویم که رخدادهای این روز با هدایت مبارزین کمونیست داخل کشور و البته مجاهدین

اغلب این محافل به دلیل روحیات دمدمی مزاج خود غیر قابل پیش بینی هستند و وقتی در جمعی قرار میگیرند حتی به تعهدات خود نسبت به جمع نمیتوانند پایبند باشند و برای پیش برد اهداف جمع و تعهدات به گردن گرفته بجنگند، آرامش محفلی و بی خطر خود را ترجیح میدهند و به راحتی کنار میکشند. با جریان‌های این چنین مویزی کشمشی چگونه میتوان امید داشت در دوران مبارزات و تحولات سیاسی آتی جا خالی نکنند و به راحتی و با همراه کردن موجی به دنبال خود کنار نکشند و صف انقلاب را در برابر دشمن غدار تضعیف ننمایند. اصلی ترین و مهمترین مشکل این اتحاد که در موارد قبل هم صدق میکرد و منجر به شکست شد، عدم پیوند با مبارزات توده‌ها در داخل است. همه نکاتی که در بالا بیان کردم ریشه در این واقعیت دارد که اغلب احزاب و سازمانها و محافل چپ فقط در خارج حضور دارند و به نوعی با دشمنی صوری و ذهنی درگیرند نه جمهوری اسلامی واقعی با تمام توحش و سفاکیش، و بدین خاطر به راحتی جمع شده و به چشم بر هم زدنی متفرق میشوند و پشت سر خود جوی از یاس و ناامیدی به جای میگذارند. به تناسب جو شهر و محیط زندگی خود در

از طریق ایمیل ادرس :

kare.ghoroh@gmail.com

مطالب، نظرات و پیشنهادات خود را برای درج در بولتن ارسال کنید.

<http://shoora-namayandegan.org>

پاسخ به سؤالات (پیرامون حکومت شورائی، حق رأی عمومی شوراها و ...)

سازمان فدائیان
(اقلیت)

این مسائل به شوراها واگذار می‌شود؟ اگر قرار است که یک جمع متخصص تکنوکرات این کار را انجام دهند این همان دستگاه بوروکراتیک دولتی خواهد بود و لا غیر، و اگر قرار است این امور را شوراها انجام دهند چگونه؟

تحریریه نشریه کار ضروری می‌داند که ضمن پاسخ به این سؤالات تا جایی که این ستون اجازه می‌دهد، دیدگاه سازمان در مورد دولت شورایی مختصراً توضیح داده شود.

سازمان ما به عنوان یک سازمان کمونیست، به درک‌مادی تاریخ باور دارد. بر این نظر است که هستی اجتماعی، آگاهی اجتماعی را تعیین می‌کند و هر نظم اقتصادی - اجتماعی که در طول تاریخ بشریت پدیدار شده، روبنای سیاسی، حقوقی و ایدئولوژیک مختص خود را داشته و با هر تغییری در ساختار اقتصادی و شیوه تولید، روبنای سیاسی و ایدئولوژیک نیز منطبق با نیازهای شیوه تولید جدید، تغییر کرده و دگرگون‌شده است. هنگامی که شیوه تولید سرمایه‌داری به ضرورتی تاریخی تبدیل گردید و نظم فئودالی را که قرن‌ها دوام آورده بود، نفی کرد و به نظم مستقر جهانی تبدیل گردید، این نظم به روبنایی سیاسی متمایز از روبنای دوران فئودالیسم شکل داد. بورژوازی در طی یک‌رشته انقلاب‌ها، نهادهای کهنه عصر فئودالی را برچید و نهادهای سیاسی و حقوقی جدیدی را مستقر ساخت که نیاز شیوه تولید سرمایه‌داری بود.

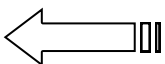
اگر فقط در سطح شورای عالی است پس شوراها پایینی فقط چیزی در حد انجمن‌ها و شوراها محلی خواهند بود که در حکومت‌های سرمایه‌داری نیز یافت می‌شود. اگر این اختیار - یعنی قانون‌گذاری و اجرا - در ید قدرت شوراها پایینی است آیا شورای مثلاً یک کارخانه حق تصمیم‌گیری و تنظیم مقررات و اعمال آن درباره سطح دستمزدها، میزان تولید، فروش، مبادله و غیره را خواهد داشت؟ اگر شورای هر شاخه صنعتی و هر حرفه قادر به قانون‌گذاری و اجرا باشد آیا این به سندیکا لیسم و رقابت برای بالا بردن منافع کارکنان در آن رشته نمی‌شود؟ فی‌المثل شورای کارکنان نفت، گاز، صنایع خودروسازی که ثروت بیشتری تولید می‌کنند قاعدتاً از منافع بیشتر به صورت دستمزدهای بالاتر برخوردار خواهند بود؟ اگر شورای بالاتر و ارگان مرکزی دولتی این تصمیم را وتو کند پس این شوراها پایینی دارای اختیار "قانون‌گذاری و اجرای همزمان" نخواهند بود.

۳- اختلافات و مشاجرات بین شوراها گوناگون را چه کسی حل خواهد کرد؟ اگر قرار است نهادی به صورت شورای عالی به مدت معین ناظر بر کار شوراها پایینی‌تر باشد و نیز مسائل کلان مملکت را حل‌وفصل کند فرق این نهاد با پارلمان و دولتی که از سیاستمداران حرفه‌ای تمام وقت تشکیل می‌شود چیست؟ آیا برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی تولید، مبادله، تجارت خارجی، حمل‌ونقل و محاسبات مربوطه توسط متخصصان مربوطه و درواقع تکنوکرات‌های مرکزی انجام خواهد شد یا

با توجه به نقش و اهمیتی که سازمان ما برای استقرار یک دولت شورایی در جریان انقلاب اجتماعی کارگری ایران قائل است، نشریه کار در طول سال‌های گذشته، مقالات متعددی را به توضیح و تشریح جوانب مختلف این دولت، ضرورت و اهمیت آن، مختصات، کارکرد و وظایف آن اختصاص داده است. از جمله می‌توان به مجموعه مقالات نشریه کار تحت عنوان "وظایف فوری انقلاب اجتماعی و حکومت شورایی، یا مجموعه پاسخ به سؤالات در مورد حکومت شورایی، اشاره کرد. با این وجود، احتمالاً به علت عدم دسترسی به این نوشته‌ها یا آشنایی تازه با مواضع سازمان، همواره سؤالات جدیدی در مورد جوانب مختلف حکومت شورایی به نشریه کار ارسال می‌شود. از جمله اخیراً سؤال شده است:

۱- آیا شوراها موردنظر شما شوراها جغرافیایی هستند یا حرفه‌ای و صنفی؟ به عبارت دیگر، به‌طورمثال، در یک شهر، حوزه عمل شوراها بر اساس جغرافیا - محله، منطقه، خیابان - است یا بر اساس محل کار، فی‌المثل شوراها کارخانه‌های مختلف، شوراها دانشگاه‌های مختلف، شورای کارمندان، شورای معلمان و قس علیهذا؟

۲- برنامه شما می‌گوید "حکومت شورایی به جدایی قانون‌گذاری و اجرای آن پایان خواهد داد و شوراها در آن واحد ارگان‌های مقننه و اجرایی خواهند بود". آیا این عدم جدایی در سطح همه شوراها انجام می‌شود یا فقط "شورای عالی" این اختیار را دارد؟



اما تاریخ به حسب قوانین ذاتی‌اش درجایی توقف نمی‌کند و هیچ نظم اقتصادی - اجتماعی ابدی وجود نداشته و نخواهد داشت. هنگامی‌که شیوه تولید سرمایه‌داری استقرار یافت، از آنجایی‌که نظمی بالنده و مترقی بود، تاریخ بشریت را به جلو، به مرحله عالی‌تری سوق داد و از همین رو، حامل این نظم، طبقه سرمایه‌دار و نیز روبنای سیاسی - ایدئولوژیک سرمایه‌داری، نقشی مترقی داشتند. اما از اواخر قرن نوزدهم، دورانی که شیوه تولید سرمایه‌داری و نهادهای سیاسی آن نقشی مترقی در تاریخ داشتند، به پایان رسید و طبقه سرمایه‌دار نیز به یک طبقه زائد و ارتجاعی تاریخ تبدیل گردید.

سرمایه‌داری، همان‌گونه که کارل مارکس به ویژه در آثار اقتصادی خود مفصل توضیح داده است نه فقط تمام شرایط مادی ضروری را برای گذار به یک نظم عالی‌تر جهانی فراهم کرد، بلکه در بطن خود تضادهایی را رشد و توسعه داد که این نظم را به بن‌بست کشاند. نظام سرمایه‌داری تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و تملک خصوصی را به نقطه‌ای رساند که راه‌حلی جز نفی تملک خصوصی و وسایل تولید برای حل این تضاد باقی نگذارد.

عصر جدیدی از تحولات، در تاریخ جهانی آغاز گردید و طبقه کارگر، به عنوان طبقه‌ای که رسالت انجام این تحول اجتماعی و تاریخی به نظم عالی‌تر سوسیالیستی را بر عهده دارد، در محور این عصر قرار گرفت. دوران انقلاب‌های کارگری فرارسید. طبقه کارگر فرانسه، نخستین انقلاب کارگری جهان را برای ایجاد نظمی سوسیالیستی برپا کرد و کمون پاریس را در ۱۸۷۱ آفرید. با آغاز قرن بیستم، موجی از

انقلاب‌ها و جنبش‌های کارگری سراسر اروپا را فراگرفت. انقلاب‌های کارگری در روسیه، انقلاب کارگری آلمان، مجارستان از این نمونه بود. برجسته‌ترین این انقلاب‌ها نیز انقلاب کارگری سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه بود.

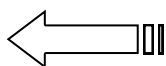
اما آنچه که در جریان این انقلاب‌های اجتماعی به رغم شکست‌شان، رخ داد و به بحث ما ارتباط می‌یابد، این بود که نخستین اقدام پرولتاریا در پی سرنگونی بورژوازی از اریکه قدرت سیاسی، تلاش طبقه بالنده جدید تاریخ، برای دگرگونی انقلابی روبنای سیاسی به عنوان پیش‌شرط دگرگونی اجتماعی بود. مهم‌ترین جزء این روبنای سیاسی - ایدئولوژیک که می‌بایستی دگرگون شود، دولت بورژوایی، به عنوان ارگان سیادت بورژوازی و ابزار سرکوب و ستم بر طبقه کارگر بود.

پیش از آن‌که انقلاب‌های اجتماعی پرولتری تکلیف را با دولت بورژوایی روشن کنند، کارل مارکس در اثر معروف خود، هجدهم برومر لوئی‌بنپارت، در ۱۸۵۲، نوشته بود: "تمام انقلاب‌ها به جای درهم شکستن این ماشین دولتی آن را تکمیل کرده‌اند." این گفتار بدان معنا بود که انقلاب‌های آینده این ماشین دولتی را درهم خواهد شکست.

کمون پاریس در عمل بر این تحلیل و دیدگاه مارکس مهر تأیید زد. کمون پاریس نخستین و مهم‌ترین کاری که انجام داد، در هم شکستن و به دور ریختن دولت بورژوایی با برچیدن بوروکراسی ممتاز و مافوق مردم، پلیس، ارتش حرفه‌ای جدا از مردم و ضمایم مادی ارگان‌های سرکوب، دادگاه‌ها و زندان‌ها و نیز تسویه حساب با مداخله کلیسا در دولت بود. عین همین مسئله در جریان انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه رخ

داد. دستگاه دولت بورژوایی در این انقلاب کارگری نیز، سرتاپا درهم‌شکسته شد. هر تلاش بعدی کارگران جهان نیز برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری، همین هدف را تعقیب کرده است. از این‌روست که مارکس و انگلس، پس از کمون پاریس، در مقدمه مشترکشان در ۱۸۷۲، اصلاحی را که در مانیفست حزب کمونیست لازم دانستند، این جمله بود که طبقه کارگر نمی‌تواند صاف و ساده ماشین دولتی حاضر و آماده را تصاحب کند و آن را برای تحقق اهداف خود به کار گیرد.

اما چرا طبقه کارگر در هر کجا که به برپایی انقلاب اجتماعی روی می‌آورد، به فوریت درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی را در دستور کار قرار می‌دهد؟ آیا فقط از آن روست که می‌خواهد بورژوازی را خلع سلاح کند، ابزار سرکوبش را از دستش بگیرد، تا قدرت خود را برای انجام وظائف تحکیم کند؟ اساس مسئله در این است که طبقه کارگر می‌خواهد نظم طبقاتی را برای همیشه براندازد و جامعه‌ای بدون طبقات، بدون استثمار و ستم، جامعه‌ای متشکل از انسان‌های آزاد و برابر را مستقر سازد. در یک چنین جامعه‌ای، دولت که پیدایش و بقای آن همراه با مالکیت خصوصی، طبقات و مبارزه طبقاتی بوده و ابزار ستم و سرکوب و انقیاد طبقه تحت ستم و استثمار توسط طبقه حاکم بوده است، دیگر نمی‌تواند جایی داشته باشد. انقلاب اجتماعی پرولتری در ذات خود نافی دولت است. اما نکته اینجاست که انقلاب اجتماعی پرولتری یک روند است و تحقق هدف آن، یک دوران تاریخی را می‌طلبد. طبقات به یک ضربه از میان نمی‌روند و مبارزه طبقاتی حتی پس از سرنگونی بورژوازی از



پاسخ به سؤالات (پیرامون حکومت شورائی...)

قدرت سیاسی، مدت‌ها ادامه خواهد یافت. لذا مادام که مبارزه طبقاتی هنوز در بطن جامعه جدید جریان دارد، مادام که طبقات محو نشده‌اند و شیوه تولید کمونیستی بر پایه‌های مادی خود استقرار نیافته است، دولت نیز نمی‌تواند ملغا گردد.

بنابراین، از یکسو نظم نوین سوسیالیستی مستلزم نفی و نابودی قطعی دولت است و از دیگر سو، دولت نمی‌تواند به فوریت ملغا گردد.

البته این یک تناقض است. اما تناقضی که از خود شرایط عینی و روند تحول تاریخی برخاسته است. طبقه کارگر اما در جریان انقلاب، فقط دولت بورژوایی را با در هم شکستن آن نفی نکرد، بلکه با اقدامات ایجابی خود، راحل غلبه بر این تناقض را ارائه داد. وقتی که بوروکراسی به عنوان مانع حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و نیروهای مسلح حرفه‌ای به عنوان ابزار قهری سرکوب و انقیاد طبقات تحت ستم به همراه ضمایم مادی آن‌ها، جاروب شدند، اساس و بنیان دولت، درهم کوبیده شده و دیگر دولت به معنای اخص و مرسوم کلمه که در تمام دوران جوامع طبقاتی وجود داشته و در نظام سرمایه‌داری به کمال رسیده است، وجود ندارد. آنچه تحت عنوان دولت هنوز باقی‌مانده است، شبه دولت است که طبقه کارگر، آن را به نحوی سازمان داد تا تدریجاً زوال یابد و کاملاً ناپدید شود. پرولتاریای پاریس، برای سازمان‌دهی این ارگانی که دیگر دولت به معنای اخص کلمه نبود و وجودش فقط برای دوره‌ای معین ناگزیر است، نهادهای جدیدی آفرید که با وظائف و هدف انقلاب اجتماعی انطباق داشته باشد. در این دولت زوال یابنده،

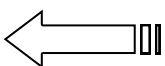
توده‌های مردم از طریق ارگان‌های شورایی خود مستقیماً اعمال حاکمیت می‌کنند. برخلاف دولت‌های سرمایه‌داری حتی درجایی که دمکراسی پارلمانی بورژوایی حاکم است، اما تصمیم‌گیرنده اصلی بوروکراسی انتصابی است، نمایندگان انتخابی پارلمان فاقد قدرت‌اند، و انتخاب‌کنندگان نمی‌توانند آن‌ها را عزل کنند، در یک دولت کارگری، هرگونه ارگان، مقام و منصب انتصابی به کلی از میان می‌رود. اصل انتخابی در تمام ارگان‌ها و مناصب از بالا تا پایین حاکم است. انتخاب‌کنندگان در هر لحظه که اراده کنند، می‌توانند نماینده خود را عزل و نمایندگان دیگری را انتخاب نمایند.

این اصل، شامل دستگاه قضایی نیز می‌شود و قضات نیز انتخابی و قابل عزل هستند. این ارگان‌های اعمال حاکمیت مستقیم و اصل حاکم بر انتخابات، فی‌نفسه، نفی بوروکراسی است. در این دولت کارگری، دیگر نمایندگان و مقامات، همانند دولت‌های بورژوایی، از امتیازات ویژه‌ای برخوردار نخواهند بود. حقوقی که آن‌ها در ازای خدمت خود دریافت می‌کنند، در همان محدوده‌ای خواهد بود که کارگران دریافت می‌کنند. بنابراین راه بر افراد جاه‌طلب و سودجو بسته خواهد شد. کمون پاریس و سپس دولت شورایی در روسیه لاقلاً در مراحل اولیه‌اش، این اصل را نیز به مرحله عمل درآوردند. هر آنچه توده‌های کارگر و زحمتکش فعال‌تر و گسترده‌تر در این ارگان‌های اعمال حاکمیت مستقیم دخالت داشته باشند، امکان پیدایش و رشد تمایلات بوروکراتیک محدودتر خواهد شد، وظایف انقلاب اجتماعی سریع‌تر انجام

خواهد گرفت و زوال دولت نیز تسریع خواهد شد.

تجربه انقلاب‌های اجتماعی و دولت‌های کارگری همچنین نشان داد، برخلاف دولت‌های بورژوایی، که ارگان‌های قانون‌گذاری و اجرایی از یکدیگر جدا هستند و پارلمان مرکز بحث و وراجی و تصمیم‌گیری‌های جزئی است و کار اجرایی هم بر عهده بوروکراسی مبتنی بر سلسله‌مراتب دستگاه اجرایی و مقامات انتصابی است، در دولت پرولتری، قوای مقننه و اجرایی از یکدیگر جدا نیستند. شوراها به عنوان ارگان‌های اعمال حاکمیت پرولتری باید به عنوان مراکز فعال و زنده حیات سیاسی از قدرت تصمیم‌گیری برخوردار باشند و خود اجرای تصمیمات را بر عهده‌داشته باشند. در اینجا دیگر نیازی به یک بوروکراسی اجرایی نخواهد بود.

در این پیگیرترین و همه‌جانبه‌ترین دمکراسی که توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش، سرنوشت خود را در دست گرفته‌اند و فرمانروای واقعی‌اند، به جای ارتش و پلیس و دیگر ارگان‌ها و نهادهای نظامی و سرکوب‌کننده برجیده شده‌اند، توده‌های مردم مسلح‌اند و درحالی‌که کار مولد و سودمند خود را انجام می‌دهند، از انقلاب و دست‌آوردهای آن پاسداری می‌کنند. در چنین نظامی، به خدمت نظام‌وظیفه اجباری نیز پایان داده خواهد شد و دیگر نیازی نیست که جوانان کشور دو سال از بهترین ایام زندگی خود را در گوشه پادگان‌ها سپری کنند. درهم شکستن دستگاه دولتی بورژوازی در عین حال توده مردم را از تحمل بار سنگین هزینه‌های هنگفت آن نجات خواهد داد.



عالی‌ترین ارگان حکومت شورایی، کنگره سرتاسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان است که نمایندگان آن، از پایین‌ترین سطوح شوراهای انتخاب‌شده و همچون تمام سطوح دیگر شوراهای پاسخگو و قابل عزل‌اند.

آنچه گفته شد، مختصات کلی دولت پرولتری در ایران خواهد بود. اما این سؤال مطرح است که آیا دولت شورایی که در ایران استقرار خواهد یافت، بر اساس شوراهای شهروندان، از نمونه کمون پاریس سازمان خواهد یافت، یا شوراهای طبقاتی خالص از نمونه دولت شورایی کارگران روسیه؟

نظام شورایی که سازمان ما مدافع آن است، یک نظام تلفیقی از شوراهای طبقاتی-حرفه‌ای و شهروندی با تکیه بر تجارب انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه و کمون پاریس است، تا عموم مردم ایران بتوانند در انتخابات شوراهای شرکت کنند، نمایندگانی را برای شوراهای انتخاب نمایند و یا خود انتخاب شوند و در همان حال، تضمینی بر خصلت طبقاتی پررنگ کارگری شوراهای باشد. از آنجایی که نشریه کار شماره ۴۳۲ قبلاً در سال ۱۳۸۳ مفصل در ستون پاسخ به سؤالات به این موضوع پرداخته است، این نوشته را عیناً نقل می‌کنیم:

"س- سازمان فدائیان (اقلیت) خواهان استقرار یک حکومت شورایی در ایران است. سؤال این است که ترکیب طبقاتی شوراهایی که قرار است قدرت را در دست بگیرند، چگونه است؟ آیا در یک حکومت شورایی حق رأی عمومی نیز وجود دارد یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است چگونه می‌شود حق

رأی عمومی و شوراهای با یکدیگر وجود داشته باشند؟

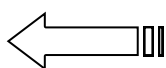
ج- نخست به این مسئله اشاره کنیم که برنامه سازمان ما پاسخ صریح و روشنی به مسئله حق رأی عمومی داده است. سازمان ما خواهان برخورداری عموم مردم ایران از حق رأی و انتخاب کردن و انتخاب شدن در تمام ارگان‌ها نهادها در کلیه سطوح است. در آثار متعدد سازمان از جمله مقالاتی که به توضیح و تشریح برنامه سازمان اختصاص یافته است، گفته شده است که سازمان ما اصولاً خواهان محروم ساختن حتی بورژوازی در دورانی که طبقه کارگر قدرت راه به دست می‌گیرد، از آزادی‌های سیاسی و برخورداری از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن نیست. تاکنون نیز هیچ مارکسیست و سوسیالیستی در جهان پیدا نشده است که بگوید در یک حکومت کارگری و دولت شورایی نمی‌تواند و یا نباید حق رأی عمومی وجود داشته باشد. چنین ادعایی تنها از جانب بورژوازی و عوامل رفرمیست آن مطرح می‌شود که می‌خواهند کالای بنجل خود را که دمکراسی بورژوایی نام دارد به عنوان عالی‌ترین شکل دمکراسی به توده مردم قالب کنند.

اگر به تمام آثار تئورسین‌های برجسته سوسیالیسم علمی، مارکس، انگلس و لنین رجوع شود، در هیچ جا نمی‌توان چیزی را که دال بر تأیید نظر بورژوازی و عوامل آن باشد یافت.

کمون پاریس به عنوان نخستین حکومت کارگری جهان نیز در عمل نشان داد که کامل‌ترین دمکراسی و آزادی‌های سیاسی را تنها در یک حکومت کارگری می‌توان داشت. در نخستین انتخابات کمون، گروهی از نمایندگان سرشناس بورژوازی نیز به

عضویت کمون انتخاب شدند. اما در پی اقدامات رادیکال کمون به نفع کارگران و توده‌های زحمتکش، این گروه استعفا دادند و کمون را بایکوت کردند. با این وجود، کمون پاریس حتی در دورانی که با لشکرکشی ضدانقلابی بورژوازی و جنگ داخلی روبرو گردید، کسی را از حق رأی محروم نکرد و به خاطر نرمش بیش از حدش از جانب مارکس مورد انتقاد قرار گرفت.

در روسیه نیز هنگامی که طبقه کارگر قدرت را به دست گرفت، اساساً بحثی از محروم کردن حتی بورژوازی از آزادی‌های سیاسی نبود. اما بورژوازی از همان آغاز به مقابله مسلحانه با طبقه کارگر برخاست و جنگ داخلی را به طبقه کارگر تحمیل نمود که با لشکرکشی قدرت‌های امپریالیست جهان علیه حکومت کارگری، طغیان ضدانقلابی بورژوازی به اوج خود رسید. تحت چنین شرایط ویژه‌ای بود که حکومت کارگری، آزادی‌های سیاسی و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را از بورژوازی سلب نمود. با این وجود لنین در پاسخ بورژوازی بین‌المللی و عوامل سوسیال رفرمیست آن می‌گفت، آنچه در روسیه پیش آمده ناشی از شرایط ویژه است و مارکسیست‌ها هیچ‌گاه از آن یک اصل نمی‌سازند. بنابراین روشن است که حتی محروم کردن بورژوازی از آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک و از جمله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن نه جزء اصول سوسیالیسم است و نه لازمه حکومت کارگری و دولت شورایی. اکنون ببینیم که با وجود یک نظام سیاسی شورایی در ایران، به رسمیت شناخته شدن آزادی‌های سیاسی در وسیع‌ترین و گسترده‌ترین شکل آن و حق رأی عمومی، چگونه حتی مخالفین طبقه



پاسخ به سؤالات (پیرامون حکومت شورائی ...)

کارگر می‌توانند از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در شوراها برخوردار باشند. برخی تصور می‌کنند که شوراها تنها در کارخانه‌ها تشکیل می‌شوند و از آنجایی که این شوراها خالص، کارگری‌اند و بورژوازی و خرده بورژوازی، نه می‌تواند در اینجا انتخاب کنند و نه انتخاب شوند، پس حق رأی عمومی در عمل منتفی شده است. اما چنین چیزی واقعیت ندارد. حتی در روسیه نیز که مورد استناد این گروه است، تنها شوراهای کارگری نبودند که شکل گرفتند، بلکه شوراهای سربازان و دهقانان نیز پدید آمدند که سوای ماهیت طبقاتی‌شان، لااقل در مراحل اولیه شکل‌گیری‌شان عمدتاً تحت نفوذ و ایده‌های بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشتند. در آن ایام، دهقانان روسیه حدود ۸۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند و کسی آن‌ها را از حق رأی محروم نکرد.

در ایران اگر به تجربه انقلاب گذشته رجوع شود، هرچند که شوراها مجموعاً در شکل نطفه‌ای خود شکل گرفتند، اما در سطوح مختلف پدید آمدند. شوراهای کارگران، سربازان، دهقانان، شوراهای محلات. بر مبنای این تجربه می‌توان گفت که سوای شکل‌گیری شوراها در میان گروه‌های صنفی دیگر نظیر معلمان، پرستاران، دانشجویان و دانشگاهیان و غیره، اساساً شوراها را می‌توان در شکل شوراهای کارگری و شوراهای شهروندان تصور نمود. شوراهای کارگری که اساساً در کارخانه‌ها و دیگر مراکز تولیدی و خدماتی شکل می‌گیرند و شوراهای خالص کارگری هستند. دیگری شوراهای شهروندان که در محلات و بر مبنای محل زندگی افراد جامعه

شکل می‌گیرند و هر فرد متعلق به هر طبقه و قشری می‌تواند با انتخاب شهروندان، به عضویت آن‌ها درآید. بنابراین در اینجا حتی افراد وابسته به طبقه بورژوا نیز می‌توانند به عضویت شوراهای شهروندان انتخاب شوند. بدیهی است که بورژوازی تنها در شهرها حضور ندارد بلکه در روستاها نیز حضور دارد و اساساً بخشی از دهقانان، بورژوازی ده را تشکیل می‌دهند.

با در نظر گرفتن این واقعیات روشن است که نه تنها حکومت شورایی هیچ‌گونه تضادی با پذیرش حق رأی عمومی ندارد، بلکه بالعکس از آنجایی که کامل‌ترین شکل دمکراسی است که نه تنها بر اصل انتخابی بودن تمام ارگانها و نهادها و مقامات حکومتی و در همان حال قابل عزل بودن فوری منتخبین توسط انتخاب‌کنندگان مبتنی است، بلکه از آنجایی که امکان برخورداری توده مردم از آزادی‌های سیاسی را در وسیع‌ترین، گسترده‌ترین و همه‌جانبه‌ترین شکل فراهم خواهد آورد، حق رأی عمومی را از یک واژه صرفاً حقوقی و صوری به یک امر واقعی زندگی سیاسی مردم جامعه تبدیل خواهد نمود. یعنی در عمل همه شهروندان و نه یک طبقه خاص به نام بورژوا و سرمایه‌دار، از امکان واقعی برای استفاده از حق خویش برخوردار می‌گردند. با همین توضیحات باید پاسخ به بخش دیگر سؤال، در مورد ترکیب طبقاتی شوراها نیز روشن شده باشد.

شوراهایی که در محل کار، در کارخانه‌ها و دیگر مراکز کارگری از جمله بخش‌های خدمات و کشاورزی تشکیل می‌شوند، شوراهای خالص کارگری هستند. در حالی که شوراهای دهقانان (نه کارگران کشاورزی)

و نظایر آن اساساً شوراهای خرده بورژوازی هستند. بر همین منوال هرچند که شوراهای شهروندان در مناطق کارگری نشین، عمدتاً دارای ترکیب طبقاتی کارگری خواهد بود، اما در مجموع شوراهای شهروندان، شوراهای خالص کارگری نخواهند بود، چراکه طبقات و اقشار غیر پرولتر، به ویژه خرده بورژوازی در آن‌ها حضور خواهد داشت. این‌که شوراهای شهروندان با یک ترکیب مختلط طبقاتی چه سرنوشتی خواهند داشت و کدام جهت طبقاتی را در پیش خواهند گرفت، همواره در طول تاریخ جنبش کارگری تابعی بوده است از نقش و موقعیت طبقه کارگر در جریان تحولات انقلابی. کمون پاریس در واقع شورای شهروندان پاریس بود که در مناطق بیست‌گانه پاریس برگزیده شده بودند و تعداد نمایندگان بورژوازی و خرده بورژوازی که به ویژه در مناطق مرفه نشین انتخاب شده بودند نیز در آن کم نبود، مع‌هذا از آنجایی که طبقه کارگر از مدت‌ها پیش از انتخابات کمون، نقش اصلی را در تحولات سیاسی، در دست گرفته بود و در اغلب مناطق نیز کارگران و سوسیالیست‌ها انتخاب شده بودند، پیش برنده، یک سیاست رادیکال کارگری بود. بر عکس این مسئله در جریان انقلاب ۱۹۱۸ آلمان پیش آمد.

ضعف جناح رادیکال کارگری نقش مخرب سوسیال دمکرات‌های رفرمیست آلمانی در شوراهای کارگری، به دنبال روی شوراهای شهروندان از بورژوازی انجامید.

درواقع جناح رفرمیست سوسیال دمکراسی آلمان که متحد بورژوازی آلمان برای از پای درآوردن انقلاب کارگری آلمان بود، با تقویت شوراهای شهروندان که دارای

ترکیب طبقاتی مختلطی

بودند، عملاً شوراهای خالص کارگری را در شوراهای شهروندان حل کرد و سیاست سازش طبقاتی خود را پیش برد. در ایران هم سرنوشت شوراهای شهروندان وابسته به نقشی ست که طبقه کارگر و شوراهای خالص کارگری بر عهده خواهند گرفت. بدون نقش فعال و رهبری کننده طبقه کارگر و شوراهای خالص کارگری، شوراهای شهروندان در بهترین حالت، چیزی نظیر شوراهای شهرداری‌های دموکراسی‌های پارلمانی و در بدترین حالت به ارگان‌های سرکوب از نمونه "کمیت‌های انقلاب" جمهوری اسلامی تبدیل خواهد شد. اما چنانچه طبقه کارگر در جریان تحولات انقلابی بتواند نقشی هژمونیک به دست آورد و شوراهای خالص کارگری به اهرم اصلی پیش برد سیاست‌های کارگری تبدیل شوند، شوراهای شهروندان نیز قادرند نقشی انقلابی و رادیکال بر عهده گیرند."

با این توضیح باید پاسخ به سؤالی که در این مورد شده است، روشن باشد.

در مورد نکات دیگری که در سؤالات مطرح شده است، باید گفت که تصمیم‌گیری و اجرا در مورد شوراها عمومیت دارد و تنها مختص کنگره سرتاسری شوراهای نمایندگان نیست. تمام سطوح شوراها در حیطه وظائف و اختیارات خود، از قدرت تصمیم‌گیری و اجرا برخوردارند. اما نمی‌توانند مصوبات شوراهای سطح بالاتر را نقض کنند. به این دلیل که اولاً- نمایندگان شوراهای سطوح بالاتر، شهر، منطقه، سرتاسری، رشته‌های تولید و خدمات، منتخب خود کارگران، توده‌های وسیع مردم از پایه‌اند و به آن‌ها این اجازه داده شده است که در سطوح بالاتر تصمیم بگیرند. از این قدرت نیز برخوردار بوده‌اند که اگر

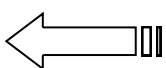
نمایندگان خلاف نظر آن‌ها عمل کنند، آن‌ها را فوری عزل کنند. لذا موظف به اجرای تصمیمات ارگان‌های بالاتر خود هستند. ثانیاً - مسائل مهم مورد تصمیم‌گیری شوراهای سطوح بالاتر، از قبل، در شوراهای سطوح پایین‌تر و حتی در سطح توده‌های وسیع مردم، به بحث و تصمیم‌گیری گذاشته شده است و تصمیم ارگان بالاتر در واقع تصمیم شوراهای سطوح پایین‌تر است. مثلاً برای این‌که مشخص شود که در سال آینده به چه میزان از هر محصولی نیاز است و واحدهای تولیدی چقدر می‌توانند تولید کنند، قبل از هر تصمیم‌گیری ارگان‌های عالی حکومت شورایی، در کارخانه‌ها و رشته‌های تولید به بحث و تصمیم‌گیری توده‌های کارگر، شوراها یا کمیته‌های کارخانه گذاشته می‌شود و بر این مبنا تصمیم نهایی اتخاذ خواهد شد. یا در مورد دستمزد که در سؤال مطرح شده است، تا جایی که در آغاز انقلاب اجتماعی هنوز می‌توان از دستمزد صحبت کرد، پس از بحث و تصمیم‌گیری واحدهای پایه‌ای کارگران در نقطه تولید و رشته‌های تولید است که سرانجام، نمایندگان کارگران در عالی‌تری ارگان خود در مورد دستمزد و سطوح مختلف آن تصمیم می‌گیرند. هنگامی که این تصمیم را نمایندگان خود کارگران اتخاذ کردند، عموم کارگران باید از آن تبعیت کنند. بنابراین، کارگران این یا آن کارخانه یا رشته تولید نمی‌توانند به‌تنهایی و به‌دلخواه خود، سطح دستمزد را به حسب، فرضاً مهارت، تخصص و غیره، خودشان تعیین و به مرحله اجرا بگذارند. اصل حاکم بر شوراها و حکومت شورایی سانت‌رالیزم دموکراتیک است.

در مورد این سؤال هم که اختلافات میان شوراها چگونه حل خواهد شد و بسیاری از مسائل دیگر که در جریان عمل پیش خواهد آمد، پاسخ آن را حکومت شورایی هنگامی که استقرار یافت، خواهد داد. اما این‌که گفته شده اگر لازم شد که شوراهای سطح بالاتر در مورد حل این اختلافات تصمیم بگیرد، چه تفاوتی میان ارگان‌های دموکراسی شورایی با پارلمان‌تاریسم بورژوازی خواهد بود، سؤالی تعجب‌آور است. چون تفاوت میان این دو نهاد طبقاتی همان‌گونه که تاکنون توضیح داده شد، بسیار بزرگ و کیفی است. نمایندگان شوراها، منتخب مستقیم خود مردم از پایین‌ترین سطوح‌اند. نمایندگان، قابل عزل توسط انتخاب‌کنندگان هستند. این نمایندگان از هیچ امتیاز ویژه‌ای برخوردار نیستند. شما کجا می‌توانید در یک دولت پارلمانی این مختصات را پیدا کنید. اما از این نکات بگذریم و به ادامه بحث قبلی بازگردیم.

سازمان ما با توجه به تجارب جنبش کارگری و به ویژه شکست انقلاب کارگری روسیه، بر چند نکته مهم

در مورد دولت شورایی در ایران تأکید دارد و بر این عقیده است که قدرت سیاسی، باید در دست شوراها باشد و نه احزاب. در دولت شورایی ایران این شوراها هستند که باید حکومت کنند و نه یک یا چند حزب. هیچ حزبی نباید قدرت تصمیم‌گیرنده در مورد شوراها و حکومت شورایی باشد، ولو این‌که این حزب نماینده واقعی کارگران و منافع آن‌ها باشد. دلایل این مسئله نیز در دیگر آثار سازمان از جمله "انقلاب اجتماعی و حزب انقلاب اجتماعی" توضیح داده شده است. این اما بدان معنا نیست که

احزاب نمی‌توانند در شوراها



پاسخ به سؤالات (پیرامون حکومت شورائی...)

سازمان فدائیان (اقلیت)

رامحل فوری تمام بحران‌ها، تضادها و معضلات بی‌شماری که نظم سرمایه‌داری حاکم بر ایران برای توده‌های کارگر و زحمتکش به بار آورده است، یک انقلاب اجتماعی کارگری و استقرار دولت شورایی می‌داند. بنابراین در برابر جریان‌های اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی که جمهوری پارلمانی و عالی‌ترین نهاد آن، مجلس مؤسسان را بدیل جمهوری اسلامی قرار داده‌اند، سازمان ما، بدیل دولت شورایی و عالی‌ترین نهاد آن را، کنگره سرتاسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان شهر و روستا قرار داده است. بر طبق نظر سازمان ما، دولت بورژوازی حاکم بر ایران باید در انقلاب کارگری ایران به کلی درهم‌شکسته و نابود شود. آنچه به جای آن قرار خواهد گرفت یک دولت شورایی است. شورایی بودن این دولت، صرفاً از این واقعیت ناشی نمی‌شود که دوران نهادهای بورژوازی به لحاظ تاریخی سپری شده و انقلاب‌های کارگری در جهان، نهادها و ارگان‌های جدید و مختص طبقه کارگر را آفریده‌اند، بلکه شوراهای ایران سنت مستحکمی در میان طبقه کارگر دارند. در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷، درحالی‌که جریان‌های بورژوازی شعار مجلس مؤسسان را مطرح می‌کردند و سرانجام هم از مجلس خبرگان سر درآورد، کارگران در سطحی گسترده شوراهای خود را در کارخانه‌ها ایجاد کردند. علاوه بر کارگران، سربازان، دهقانان و برخی گروه‌های اجتماعی دیگر نیز شوراهای مختص خود را تشکیل دادند. از همین روست که امروزه شوراهای در میان کارگران و زحمتکشان ایران، از محبوبیت بالایی برخوردار است و تقریباً عموم

فعالیت کنند و اعضای آن‌ها به عضویت شوراهای انتخاب شوند. این مسئله‌ای متفاوت است با این‌که حزب جای طبقه را در شوراهای بگیرد و حکومت حزبی را به جای حکومت شورایی حاکم سازد.

نکته دیگر این است که از دیدگاه سازمان ما، رهبری در تمام سطوح حکومت شورایی جمعی است و رهبری فردی در هیچ سطحی از شوراهای نباید وجود داشته باشد.

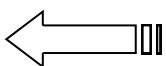
علاوه بر این، به منظور مقابله جدی‌تر با رشد تمایلات بوروکراتیک و تشویق حضور و مداخله همه‌جانبه‌تر توده‌های وسیع کارگر در سرنوشت خود و آموختن رسم اداره امور کشور، ضروری است، دوره‌های نمایندگی در شوراهای تا جای ممکن کوتاه‌تر شود و مثلاً دوره نمایندگی در شوراهای پایه‌ای محل کار و زندگی، یک سال و سطوح بالاتر دو سال تعیین گردد و محدودیتی بر انتخاب مجدد اعضای شوراهای گذشته شود. و سرانجام این‌که از آنجایی‌که دموکراسی شورایی عالی‌ترین شکل دموکراسی است، عموم مردم باید از وسیع‌ترین، گسترده‌ترین و جامع‌ترین آزادی‌های سیاسی برخوردار باشند و حقوق دموکراتیک مردم کاملاً رعایت گردد. لذا باید آزادی عقیده و بیان بی‌قید و شرط برقرار باشد و توده‌های مردم آزاد و مجاز باشند بدون کسب اجازه از ارگان‌ها و مقامات حکومت شورایی تشکل‌های سیاسی، صنفی و دموکراتیک ایجاد کنند و اعتصاب، تجمعات و تظاهرات خود را سازمان دهند.

خلاصه کلام، آنچه گفته شد، مختصات دولتی است که انقلاب اجتماعی ایران، ایجاد خواهد کرد و سازمان ما مدافع آن است.

سازمان‌هایی که خود را کمونیست و مدافع منافع کارگران می‌دانند، بدیل دولت شورایی را پذیرفته‌اند. هرچند که درک و برداشت‌های متفاوتی از آن وجود دارد. اما می‌توان معدود سازمان‌هایی را با گرایش‌های رفرمیستی یافت که می‌کوشند معجونی از تلفیق نهادهای بورژوازی و پرولتری ارائه دهند. اینان مجلس مؤسسان بورژوازی را در برابر دولت شورایی و کنگره شوراهای نمایندگان قرار می‌دهند.

تردیدی نیست که مجلس مؤسسان به عنوان عالی‌ترین نهاد دموکراسی پارلمانی، در دورانی که بورژوازی و نظام سرمایه‌داری نقش مترقی و بالنده داشتند، نهادی مترقی بود. اما اکنون در دوران زوال سرمایه‌داری، در دورانی که بورژوازی به یک طبقه ضدانقلابی تبدیل شده و دوران نهادهای سیاسی بورژوازی سپری شده، همانند دیگر ارگان‌ها و نهادهای بورژوازی به پدیده‌ای ارتجاعی تبدیل شده است. طرح شعار مجلس مؤسسان به عنوان بدیلی در برابر شوراهای و کنگره شوراهای نمایندگان، خواه توسط بورژوازی به میان کشیده شود، یا جریانات سوسیال - رفرمیست به معنای دعوت کارگران به قتلگاه بورژوازی و تلاش برای سرکوب انقلاب کارگری است.

چرا؟ به این علت که گذشته از ارتجاعی بودن نهادی بورژوازی در عصر انقلاب‌های کارگری، اساس مکانیسم نظام انتخاباتی بورژوازی و نهادهای بورژوازی، همواره به شکلی است که اجازه ندهد، طبقه کارگر به عنوان یک طبقه، طبقه دشمن سرمایه‌دار، در انتخابات شرکت کند. لذا کارگران، همچون اقشار و طبقات دیگر، فقط می‌توانند به عنوان آحاد و عناصر و



اتم‌های پراکنده، تهی از تعینات طبقاتی خود، به عنوان شهروند بی‌هویت، در انتخابات شرکت کنند و به یک فرد به عنوان نماینده پارلمان یا رئیس‌جمهوری رأی دهند. این شهروندان هیچ شناخت و آگاهی از داوطلبان نمایندگی ندارند و عموماً حتی نام آن‌ها را قبلاً نشنیده‌اند. معرف این داوطلبان، معمولاً احزاب بورژوازی با امکانات فراوان، روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون‌ها و دیگر وسایل تبلیغی است که در انحصار بورژوازی قرار دارند. در چنین نظامی، کسی که انتخاب می‌شود، در واقع منتخب هیچ‌کسی نیست، چون اتم‌های پراکنده بی‌هویت و گمنام به او رأی داده‌اند. از این رو به کسی پاسخگو نیست و کنترلی از سوی انتخاب‌کنندگان بر او اعمال نمی‌شود. این انتخاب‌کنندگان از قدرت عزل او نیز برخوردار نیستند. می‌ماند تا ۴ یا ۵ سال بعد که دوباره ماجرا در یک روز تکرار شود و از مردم دعوت به عمل آید که چند لحظه وقت بگذارند و نماینده دیگری را انتخاب کنند.

حالا مجسم کنید که در ایران انقلابی یا به هر حال یک تحول سیاسی جدی رخ داده است. این نیز روشن است که بدون حضور و مداخله طبقه کارگر، نه انقلاب ممکن است و نه تحول سیاسی جدی که بخواهد لااقل فوری‌ترین مطالبات مردم ایران را محقق سازد. کارگران که سنت شورایی در میان آن‌ها ریشه‌دار است و در نتیجه ناگزیر تحول اشکال مبارزاتی‌شان، در سطحی بسیار گسترده‌تر و کامل‌تر از سال ۵۷ شوراهای خود را تشکیل می‌دهند. اقشار و گروه‌های اجتماعی دیگری از جمله معلمان، پرستاران، گروه‌هایی از دهقانان نیز قطعاً این شوراهای را ایجاد می‌کنند. شعار و

سیاست سازمان ما و دیگر سازمان‌های طرفدار انقلاب اجتماعی و استقرار حکومت شورایی روشن است. ما خواهیم گفت: کارگران و زحمتکشان! توده‌های مردم ایران! نمایندگان خود را در شوراهای انتخاب کنید و کنگره شوراهای نمایندگان را برای تعیین نظام آینده کشور تشکیل دهید. این امکان برای کارگران و زحمتکشان و تمام شوراهای وجود دارد که به فوریت مجمع عمومی تشکیل دهند، بر سر آنچه قرار است در کنگره شوراهای مطرح و تصمیم‌گیری شود، جمعی بحث و تصمیم‌گیری می‌کنند. با شناخت دقیقی که از یکدیگر دارند، نماینده خود را برمی‌گزینند و به کنگره‌ای می‌فرستند که باید سرنوشت آتی آن‌ها و کل کشور را تعیین کند. این حق را نیز برای خود محفوظ می‌دارند که اگر نماینده آن‌ها از خواست و تصمیم انتخاب‌کنندگان عدول نمود، آن را فوراً معزول و دیگری را به جای وی به کنگره بفرستند. در اینجا نمایندگانی که در کنگره حضور دارند، نماینده طبقات و اقشار جامعه‌اند و نه عناصر و اتم‌های بی‌هویت. این نظام انتخاباتی تأمین‌کننده منافع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش به عنوان اکثریت بسیار بزرگ مردم ایران است.

پوشیده نیست وقتی که کارگران از طریق تشکل‌های خود به عنوان یک طبقه در انتخابات شوراهای شرکت می‌کنند، به همراه متحدان زحمتکش خود، اکثریت بزرگ کنگره شوراهای نمایندگان را به دست خواهند آورد، که در نتیجه آن تصمیماتی اتخاذ خواهد شد که خواست‌ها و منافع ده‌ها میلیونی مردم ایران را تأمین خواهد کرد و راه پیشرفت و تعالی را بر جامعه ایران خواهد گشود.

اما در طرف مقابل، بورژوازی و اقلشاری از خرده بورژوازی که نفعشان در استقرار نظامی بورژوازی و ادامه اسارت طبقه کارگر است، شعار برپایی مجلس مؤسسان را سر خواهند داد. نظام انتخاباتی مجلس مؤسسان هم دقیقاً همان چیزی است که پیش از این در مورد نهادهای انتخاباتی دمکراسی‌های بورژوازی به آن اشاره شد. طرفداران مجلس مؤسسان از مردم ایران می‌خواهند که در یک روز و ساعت موعود به پای صندوق رأی بیایند و به نماینده خود برای حضور در مجلس مؤسسان رأی دهند. این داوطلبان نمایندگی را که مردم عموماً آن‌ها را نمی‌شناسند، چه کسی معرفی می‌کند؟ احتمالاً احزاب و سازمان‌ها و یا گروه‌های بی‌چهره‌ای که بورژوازی پشت صحنه آن‌هاست. مردمی که این داوطلبان را نمی‌شناسند، به کدامیک باید رأی دهند؟ تمام قدرت مالی و تبلیغاتی بورژوازی داخلی با تمام وسایل ارتباط جمعی آن‌ها به همراه متحدان بین‌المللی آن‌ها و امثال رادیو - تلویزیون‌های بی‌بی‌سی، صدای آمریکا و ده‌ها و صدها رادیو، تلویزیون ماهواره‌ای و نیز شبکه‌های اجتماعی به کار گرفته می‌شوند، تا به مردم بگویند به چه کسی رأی دهید. وقتی هم که رأی داده شد، دیگر دست کسی به نمایندگان مجلس مؤسسان نخواهد رسید، و اگر اوضاع خیلی خوب و به اصطلاح دمکراتیک پیش برود و مجلس مؤسسان ارتجاعی به چیزی شبیه مجلس خبرگان نینجامد، در بهترین حالت، با وعده نظام پارلمانی که معمولاً در کشورهایی از نمونه ایران بر روی کاغذ باقی می‌ماند، نظم سرمایه‌داری را حفظ خواهد کرد و بورژوازی را دوباره در رأس قدرت قرار

قواعد حاکم بر همکاری در اتحاد نیروهای چپ چه می تواند باشد؟

روبن مارکاریان

شنبه ۲۴ مهر ۱۳۹۵ ۱۵ اکتبر ۲۰۱۶

روی اختلافات متمرکز شد. اتحاد باید به صورت یک مجموعه زنده و فعال از نظر سیاسی در صحنه سیاسی و نیز روند دامن زدن به مباحثات و تبادل نظرها میان نیروهای چپ، عمل کند.

تحلیل سیاسی. تحلیل سیاسی به بررسی تحولات سیاسی در یک دوره معین می پردازد، تلاش می کند علت این تحولات را تحلیل کند، تعادل قوای طبقاتی را به درستی مورد ارزیابی قرار دهد، نشان دهد که اکثریت مردم و به ویژه اردوی کار و زحمت چگونه می توانند اوضاع را دگرگون سازند. تردیدی نیست که تحلیل از اوضاع نه صرفاً برای تفسیر جهان بلکه اساساً باید معطوف به تغییر جهان باشد و این امر تنها از طریق سازمان یابی و آگاهی کنشگر تاریخی- طبقاتی سوسیالیسم یا طبقه کارگر امکان پذیر است و از همین رو هر تحلیل سیاسی مسئولانه پرداختن به نقاط ضعف جنبش کارگری و کمونیستی، نحوه فائق آمدن به این ضعف ها و تغییر توازن قوای طبقاتی به نفع طبقه کارگر و متحدانش را باید از وظائف اصلی تحلیل سیاسی قلمداد کند.

پلاتفرم سیاسی. تفاوت پلاتفرم با تحلیل سیاسی در آن است که پلاتفرم اساساً خصلت برنامه دارد، بدیل قدرت حاکم و مولفه های مربوط به آن را در وجوه گوناگون باز می نماید و به شکل فشرده نشان می دهد که در صورت جایگزین شدن دولت کارگری به جای دولت حاکم چه دگرگونی هائی در جامعه و در کدام راستا به وقوع خواهد پیوست. تفاوت یک پلاتفرم سیاسی با برنامه سیاسی در آن است که پلاتفرم به شکل بسیار فشرده، موجز، کلی و عمومی به مختصات بدیل پیشنهادی می

موفقیت دوره اول کمیسیون را تشریح کرده و بر روی ضرورت رعایت قواعد حاکم بر اتحاد برای تدوین بیانیه سیاسی تاکید نموده ام. متأسفانه بخشی از رفقای کمیسیون در دوره دوم کار آن، باز همان اشتباهات دوره اول را تکرار کرده و بدین ترتیب تدوین پیش نویس مشترک پس از گذشت بیش از دو سال از برگزاری نشست سوم، ممکن نشد.

خلاصه آن چه که من درباره قواعد کار اتحاد در ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۵ مطرح کردم به قرار زیر بود:

1، اصل راهنمای ما برای شکل دادن به اتحاد، همکاری بر اساس اشتراکات، علنی ساختن اختلافات و بحث های رفیقانه بر روی اختلافات برای دست یابی به اشتراکات بیشتر است.

2، روند اتحاد ایجاد یک فرقه در میان فرقه های دیگر نیست بلکه شکستن بن بست فرقه ای چپ و روند پایان دادن به آن است. بنابراین اتحاد یک روند باز، رو به همکاری خارج از اتحاد، برای گسترش تقویت و تسهیل روند پیوستن هر چه بیشتر نیروها (اعم از نیروهای متشکل و یا فعالان مستقل) به اتحاد است.

3، در مرحله کنونی تکوین اتحاد باید بر روی گسترش فعالیت های سیاسی اتحاد (انتشار اعلامیه ها، فراخواندن آکسیون های مشترک) و نیز سازمان دادن مباحثات علنی برای تبادل نظر رفیقانه بر

در نشست سوم نیروهای اتحاد در ژوئن ۲۰۱۴ تصمیم گرفته شد که بیانیه نشست دوم بر مبنای روی دادهای به وقوع پیوسته روزآمد شده و با در نظر گرفتن سطح بالاتر اشتراکات موجود میان نیروهای چپ به صورت بیانیه سیاسی نشست سوم تدوین شود. این وظیفه به کمیسیون منتخب نشست سپرده شد که پس از تهیه پیش نویس مشترک آن را در اختیار شورای نمایندگان قرار دهد و پس از تصویب در شورای نمایندگان به عنوان بیانیه نشست سوم احزاب، سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست به صورت علنی منتشر شود.

اما در جریان تدوین بیانیه مشترک در کمیسیون اختلاف نظرهایی درباره متن بیانیه بروز کرد که تدوین پیش نویس مشترک را ناممکن ساخت. علت آن بود که نمایندگان برخی از نیروها در کمیسیون اصرار داشتند مواردی در بیانیه گنجانده شود که در سطح اشتراکات جمع قرار نداشت و بنابراین نمی توانست اتفاق آراء اعضای کمیسیون را برای تهیه پیش نویس مشترک تامین کند. پس از آن باردیگر هیئت هماهنگی کمیسیون سیاسی را فراخواند تا بر مبنای اشتراکات موجود در جمع پیش نویس مشترک را تهیه و به شورای نمایندگان ارائه کند. من در آستانه تشکیل کمیسیون دوم برای تهیه پیش نویس مشترک نامه زیر را خطاب به کمیسیون و شورای نمایندگان درباره شیوه تدوین بیانیه ارسال کردم. در این نامه من دلائل عدم

قواعد حاکم بر همکاری در اتحاد نیروهای ...

پردازد و از ورود تفصیلی و شرح و بسط جوانب گوناگون مولفه های ارائه شده که کار برنامه سیاسی است، اجتناب می کند. همانطور که در بالا اشاره شد هر تحلیل سیاسی می تواند شامل برجسته ساختن برخی مطالبات پلاتفرمی و یا حاوی برخی از مولفه های برنامه ای باشد اما تحلیل سیاسی اساساً تابع اوضاع سیاسی است و از آن جا که اوضاع سیاسی معمولاً روندی سیال، با ضرب آهنگ تغییرات تند و بعضاً ناگهانی است لذا تحلیل سیاسی در مدارهای زمانی کوتاه مدت اعتبار دارد در حالی که پلاتفرم سیاسی از موقعیت های سیاسی مشخص و تحول آن ها فاصله گرفته خود را بر روی قوس بزرگ تحولات یا انقلاب اجتماعی و دگرگونی نظام اقتصادی اجتماعی یا جایگزین شدن نظم جدید به جای نظم کهن متمرکز می سازد.

سابقه تلاش برای تدوین یک پلاتفرم در نشست!

در جریان برگزاری نشست اول، زمانی که هنوز اتحاد در اولین گام شروع کار خود بود رفقای حزب کمونیست ایران بیانیه ای مشتمل بر یک مقدمه سیاسی، که مدخلی برای یک پلاتفرم از اشتراکات بود، به کمیسیون تدوین سند نشست اول ارائه کردند که البته مورد مخالفت اکثریت رفقای کمیسیون مامور تدوین پیش نویس اسناد نشست اول قرار گرفت.

پی گیری رفقا برای تدوین این سند در اجلاس دوم نیز ادامه یافت که قرار شد پیشنهاد رفقا به کمیسیون سیاسی تعیین شده نشست دوم برای پی گیری و بررسی امکان توافق ارائه شود. پس از نهائی شدن سند نشست دوم پیش نویس رفقا در کمیسیون

سیاسی مورد بحث و نقد قرار گرفت. سند همانطور که گفته شد حامل یک مقدمه سیاسی به عنوان مدخل پلاتفرم بود. پلاتفرمی که برخلاف دو شرط اساسی تشکیل نشست، مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و سوسیالیسم به عنوان بدیل، بر سکوی یک (برنامه حداقلی) یا پلاتفرم بورژوا-دمکراتیک ایستاده بود. پیش نویس مزبور از دستور خارج شد اما کمیسیون در طی جلسات متعدد، تدوین یک پلاتفرم برای بدیل سوسیالیستی را، مورد بحث قرار داد و کار - گروه سه نفر را مامور تدوین پلاتفرم بر اساس اشتراکات نیروهای نشست نمود. پس از تهیه پیش نویس توسط کار- گروه سه نفره و ارائه آن به کمیسیون و مباحثات کمیسیون روشن شد که به خاطر درک های گوناگون و گاه متضاد از مهم ترین مشخصات دولت آلترناتیو، نقش و جایگاه آزادی های سیاسی در سوسیالیسم، امپریالیسم و مسئله استقلال، مسئله ملی (حق جدائی) و... امکان دست یابی به پلاتفرم واحد درباره آلترناتیو سوسیالیستی وجود ندارد اما متقابلاً موارد اشتراک بسیار قابل توجهی در میان همه نیروهای شرکت کننده نشست وجود دارد که می تواند زمینه همکاری های عملی گسترده بلوک چپ را به وجود آورد. قبل از تشکیل نشست سوم نیز بدون توجه به مباحثات کمیسیون سیاسی نشست دوم و نتیجه حاصل از آن، پیشنهادات گوناگونی به نشست سوم ارائه شد که اکثرأ متضمن ارائه پلاتفرم های آلترناتیو و یا آمیزه ای از تحلیل اوضاع و پلاتفرم بود. مباحثات انجام شده در قبل از نشست و درون نشست سوم باز هم نتیجه گیری کمیسیون سیاسی دوره قبل را

اثبات کرد مبنی بر آن که مجموعه وحدت در میان نیروهای تشکیل دهنده نشست اگر چه قابل توجه می باشد (و مباحثات انجام شده در کمیسیون نشست دوم این نکات را برجسته ساخت) اما هنوز در جمع نشست وحدت های لازم برای ارائه پلاتفرم وجود ندارد. بر همین مبنا نیز قرار شد بیانیه سیاسی برای پاسخ به اوضاع جدید تهیه و بیانیه نشست دوم در پرتو تحولات سیاسی جدید روزآمد شود.

کمیسیون سیاسی پس از نشست سوم نیز با تدوین چهارچوب بیانیه چه به لحاظ شکل و حجم و چه به لحاظ مضامین کارگروه سه نفره ای را برای تهیه پیش نویس بیانیه انتخاب کرد. در مصوبات کمیسیون سیاسی، در باره آوردن موارد اشتراکات به صورت پلاتفرم، دو نظر موافق و مخالف وجود داشت. این اختلاف هم در گزارش جلسه دوم کمیسیون و هم گزارش جلسه سوم کمیسیون سیاسی ذکر شده است.

در گزارش جلسه دوم کمیسیون سیاسی به تاریخ تاریخ 23 ژوئن 2014 آمده بود: " در این جلسه قرار شد شکل بیانیه و محورهای آن مورد بحث قرار گیرد.

در مورد شکل بیانیه اکثر رفقا نظرشان این بود که:

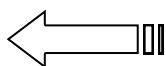
- براساس تصمیم نشست سوم سند تنظیمی بیانیه است،

- این بیانیه در ادامه بیانیه های نشست های اول و دوم به شکل مختصر و مفید تنظیم می شود،

- اشتراکات جدید به بیانیه اضافه می شود،

- بیانیه اثباتی و شامل اشتراکات جمع خواهد بود،

- کمیسیون (وبیانیه) جای بحث بر روی اختلافات نیست. این



مباحثات می تواند درسایت شورا انجام شود،

- از وارد شدن به تحلیل های موری و تفصیلی که موجب اطناب بیانیه و وارد شدن در عرصه اختلافات و تفسیرهای مختلف می شود، اجتناب می شود،

- شامل بخش بین المللی (جهانی و منطقه)، تحلیل اوضاع ایران و اشتراکات جمع باشد،
- از مجموعه تحلیل ضرورت سرنگونی انقلابی و آلترناتیو سوسیالیستی استخراج می شود،

- **موارد اشتراکات می تواند به شکل کلی (نظر بخشی از رفقا) و یا به صورت مواد (از نظر برخی رفقا می تواند این شکل را نیز داشته باشد) آورده شود،**

- فراخواندن دیگر نیروهای کمونیست به همراهی و یا همکاری در همه سطوح مورد توافق"

در گزارش جلسه سوم به تاریخ اول ژوئیه 2014 که آخرین جلسه کمیسیون پس از تشکیل کارگروه سه نفره می باشد آمده بود:

"در مورد چگونگی ذکر مطالبات و اقدامات عاجل به صورت بند دو نظر وجود داشت: نظر اول بر این بود که این موارد نه به صورت بندهای مجزا و به صورت یک، دو، سه، چهار و غیره بلکه در همان متن بیانیه گنجانده شوند چون یا باید تمامی موارد مهم به صورت بند بیاید مشابه آنچه در پیش نویسهای جریانات مختلف قبل از نشست طرح شد یا اینکه نمی شود مواردی که مورد توافق هست را بیاوریم و موارد مورد اختلاف را حذف کنیم چون باعث ناقص ماندن سند می شود. نظر دوم این بود که این موارد را به صورت بند بیاوریم اما ذکر کنیم که اینها موارد مورد توافق و اشتراک این جمع است."

به این ترتیب این اختلاف که اشتراکات به شکل پلاتفرم درپایان بیانیه بیاید و یا به برخی موارد مهم اشتراکات در متن بیانیه سیاسی اشاره شود اختلافی بود که در کمیسیون سیاسی حل نشده باقی مانده بود و بخشی از رفقای کمیسیون سیاسی بر آن بودند که اشتراکات نباید به صورت پلاتفرم در بیانیه وارد شود.

اشکالات روش کار کمیسیون سیاسی و کارگروه سه نفره!

به نظر من عدم تعیین تکلیف این اختلاف یکی از اشکالات عمده کار کمیسیون سه نفره بود. کمیسیون نباید این اختلاف را شناور می نهاد زیرا تاریخ و سابقه این اختلاف به اجلاس اول، کمیسیون سیاسی نشست دوم، مباحثات قبل و درون نشست سوم بر می گشت. این اختلاف اختلافی میان دو ارزیابی از ظرفیت کنونی اتحاد، امکان تدوین یک پلاتفرم مشترک و یا زودرس بودن آن است. بخش قابل توجهی از نیروها در نشست اول، کمیسیون سیاسی پس از نشست دوم، مباحثات قبل و درون اجلاس سوم به امکان تدوین چنین پلاتفرمی پاسخ منفی داده بودند. مسکوت نهادن این مسئله یکی از اشتباهات در روش کار کمیسیون برای تهیه بیانیه سیاسی بود که موجب شد ما پس از یک سال در جا زدن دوباره به همان معضل نما برگردیم.

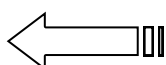
علاوه بر مورد بالا، در کار- گروه سه نفره که متن پیش نویس را تدوین کرد بر سر کوتاه یا تفصیلی بودن بیانیه نیز اختلاف وجود داشت که در نهایت این اختلاف به نفع تفصیلی بودن بیانیه حل شد. از همین رو

چه هنگامی که اولین گزارش کار- گروه سه نفره به کمیسیون ارائه شد و چه زمانی که پیش نویس نهائی کار- گروه به کمیسیون ارجاع گشت مطول بودن بیانیه مورد نقد کمیسیون قرار گرفت. بهترین روش مراجعه این اختلاف به کمیسیون سیاسی نه نفره و تعیین تکلیف در کمیسیون بود. اعم از آن که کمیسیون بر سر تصمیم اولیه خود باقی می ماند و یا قانع می شد که بیانیه تفصیلی باشد راه بعدی تدوین پیش نویس با موانع کنونی آن مواجهه نمی شد. لازم به توضیح است که در مورد وارد کردن اشتراکات به صورت بند و یا به صورت پلاتفرم اختلافی در کارگروه سه نفره وجود نداشت.

قاعده اصولی کار اتحاد نهادن پایه توافقات بر اشتراکات و بحث رفیقانه و خلاق در باره اختلافات است. در همین دوره تدوین بیانیه سیاسی و مباحثات انجام گرفته پیرامون آن ما به موارد مهمی از اشتراکات در تبادل نظرها دست یافتیم (که من به صورت جداگانه به آن ها خواهم پرداخت) که به نوبه خود حایز اهمیت قابل توجهی است. این نوع مباحثات و تبادل نظرات یکی از وجود حیاتی اتحاد است که بدون آن خودپوئی و رشد آن ممکن نخواهد بود.

چگونه می توان بر اختلاف کنونی بر سر تدوین بیانیه فائق آمد!

اگر مبنا را قاعده اتحاد یا توافقات بر سر اشتراکات، بحث رفیقانه و خلاق در باره اختلافات برای دست یابی به اشتراکات بیشتر و نیز گسترش همکاری های عملی مشترک قرار دهیم با مشکلی مواجه نخواهیم شد. می دانیم که



قواعد حاکم بر همکاری در اتحاد نیروهای ...

تدوین اسناد اتحاد باید با توافق عمومی همراه باشد و بنابراین هنگامی که بخشی از کمیسیون بر آن هستند که الصاق یک پلاتفرم اشتراکات به صورت بند بند بیانیه را به سوی یک پلاتفرم سوق می دهد پس باید به تدوین بیانیه سیاسی برای ارزیابی از تحولات سیاسی توافق کنیم. زیرا در جمع کمیسیون بر سر تحلیل از اوضاع و تعیین وظائف منطق با اوضاع جدید همراهی یا توافق عمومی وجود دارد.

آیا کمونیست ها نیاز به یک پلاتفرم برنامه ای در شرایط کنونی دارند؟ جواب من به این سؤال کاملاً مثبت است. آری نیاز به چنین پلاتفرمی قطعی، حتمی و فوری است. برای مثال پلاتفرمی که ما در کمیسیون سیاسی پس از نشست دوم از آن طرفداری می کردیم و با نگاه به حداکثر اشتراکات اعضای اتحاد تدوین شده بود به قرار زیر بود:

منشور مشترک ما

برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی ، برای آزادی و سوسیالیسم!

کارگران، زحمتکشان،

مردم آزاده ایران!

از نظر ما، احزاب، سازمان ها و نهادهای چپ و کمونیست در شرایط حساس و سرنوشت سازی که جامعه ما در آن به سر می برد، در برابر ارتجاع رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و طرح ها و برنامه های نیروهای اپوزیسیون بورژوازی و نقشه های امپریالیستی، راه واقعی و انقلابی برای رهایی مردم ایران وجود دارد.

ما کمونیست ها اعلام می کنیم که به میدان آمدن جنبش طبقه کارگر متشکل و سازمان

یافته و همراهی جنبش رهایی زنان و دانشجویان و جوانان ، جنبش های برابرخواه ملیت های تحت ستم ایران و دیگر جنبش های ترقی خواه و پیشرو اجتماعی تحت پرچم آلترناتیو سوسیالیستی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و انهدام ماشین دولتی بورژوائی از طریق یک انقلاب اجتماعی تنها راه واقعینانه برای رهایی از شر جمهوری اسلامی و مصائب نظام سرمایه داری است.

جنبشی با این هدف ناگزیر باید "جنبش خود آگاه و مستقل اکثریت عظیم در خدمت اکثریت عظیم" مردم باشد، جنبشی که تنها با دموکراسی فعال مشارکتی می تواند استحکام یابد ، پایدار بماند و به هدف های اش دست یابد. بنابراین چنین جنبشی ناگزیر است نه تنها جمهوری اسلامی را سرنگون کند ، بلکه باید به جای دستگاه دولت سرمایه داری که در سطوح مختلف و به شیوه های گوناگون مانع اتحاد و ارتقاء آگاهی اکثریت زحمتکش و توانمند شدن آنها می گردد ، نهادهای دولت نوینی را بنشانند که بهره کشی انسان از انسان را برچیند و جامعه ای را شکل بدهد "که در آن شکوفایی آزاد هر فرد شرط شکوفایی آزاد همگان باشد". این دموکراسی فعال مشارکتی جزئی حیاتی از تعریف سوسیالیسم است و بدون آن شکل گیری سوسیالیسم ناممکن خواهد بود.

دولت برآمده از انقلاب سوسیالیستی ، پس از سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ، اجرای مطالبات فوری زیر را به مثابه گام های مقدماتی برای انتقال به جامعه ای عاری از استبداد و بهره کشی و ستمگری ، در دستور کار خود قرار خواهد داد:

* انحلال ارتش، سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی و ارگان های سرکوب، دستگاه های اداری و نهادهای ایدئولوژیک و تبلیغاتی وابسته به جمهوری اسلامی. الغای قانون اساسی و سایر قوانین ضد انسانی جمهوری اسلامی. الغاء همه امتیازات رسمی و عملی سرمایه داران، ملاکان و بلندپایگان دولتی و غیردولتی.

* مسلح کردن مردم در سازمانهای توده ای برای دفاع از آزادی، برای سرکوب مقاومت ضد انقلاب جمهوری اسلامی و مقابله با تعرض هر نیروئی به آزادی ها و حقوق مردم.

* انتقال همه قدرت سیاسی به شورای عالی نمایندگان منتخب همه مردم به مثابه عالی ترین تجلی حق رای عمومی و حاکمیت اکثریت.

* تشکیل مجلس موسسان برآمده از انقلاب، با رای آزاد ، برابر، مستقیم و مخفی همه مردم برای تعیین نوع نظام آینده و تدوین قانون اساسی جدید که تجلی حق مردم در تعیین و تغییر نظام سیاسی و نخستین سنگ بنای دموکراسی است. تأکید بر تشکیل این مجلس تأکیدی است بر مرجعیت مردم در تأسیس نظام آینده ، تعیین چند و چون آن و وابستگی موجودیت آن به اراده آزاد اکثریت مردم.

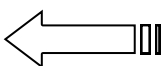
* آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی.

* محاکمه علنی همه کسانی که در طول حاکمیت جمهوری اسلامی مسئول، آمر و یا عامل کشتار و جنایت علیه مردم بوده اند .

* لغو مجازات اعدام؛ و ممنوعیت شکنجه تحت هر عنوان و بهانه.

* آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان،

اجتماعات، مطبوعات،



تظاهرات، تشکل و تحزب، به ویژه اتحادیه ها و تشکل های گوناگون کارگری و پذیرش حق اعتصاب آنان.

* انحلال همه نهادهای سانسور و ممیزی برای پایان دادن به سرکوب فرهنگی رژیم جمهوری اسلامی، ممنوعیت هر نوع سانسور و ممیزی تحت هر عنوان و بهانه، آزادی بی حصر و استثناء اندیشه، قلم و خلاقیت های هنری، پذیرش حق اهل قلم، هنر و فرهنگ در ایجاد تشکل های ویژه خود.

* اعلام برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرف نظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.

* حق رای همگانی، برابر، مستقیم و مخفی برای همه شهروندانی که به سن 18 سالگی رسیده اند در برای انتخاب کردن و انتخاب شدن در همه ارگان های دولتی، توده ای و محلی.

* جدائی کامل مذهب از دولت، از سیستم قضائی و از آموزش و پرورش. الغاء مذهب رسمی، آزادی همه افراد در داشتن و نداشتن مذهب، آزادی کامل تبلیغات مذهبی و ضد مذهبی. ممنوعیت هر گونه کمک دولتی به موسسات مذهبی و فعالیت های آن ها.

* اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در همه عرصه های زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است. لغو فوری حجاب و پوشش اجباری، ممنوعیت تعدد زوجات، ازدواج زیر هجده سالگی، لغو جداسازی جنسیتی؛ تدوین قانون خانواده با مشارکت تشکل های توده ای زنان. شرکت برابر زنان با مردان در کلیه نهادهای منتخب محلی، منطقه ای، سراسری و ارگان های قدرت سیاسی.

* پایان دادن به ستم ملی و الغای کلیه تبعیضات قانونی و عملی علیه ملیت های ساکن ایران؛ تامین حق آموزش به زبان مادری، انتخاب کلیه مقامات محلی و منطقه ای توسط ساکنان، خودحکومتی محلی و منطقه ای، تضمین حق ملیت های کشور در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدائی و دفاع از اتحاد داوطلبانه همه ملیت های ساکن ایران. فدرالیسم منطقه ای به مثابه پاسخ مناسب و اصولی به تنوع ملی در ایران.

* الغاء همه اشکال سرکوب و تبعیض قانونی و عملی علیه اقلیت ها و دگرباشان جنسی و تضمین حقوق کامل شهروندی آنها در همه عرصه ها.

* پایان دادن به همه اشکال سرکوب و تبعیض علیه پیروان مذاهب دیگر مانند بهائی ها، زرتشتیان، اهل حق، یارسان، مسیحیان، یهودیان، درویش، اهل سنت و پیروان دیگر مذاهب. آزادی کامل برگزاری مراسم و مناسک مذهبی برای پیروان همه ادیان.

* الغای قانون کار جمهوری اسلامی و تدوین قانون کار جدید با شرکت نمایندگان تشکل های مستقل کارگری برای تامین حقوق صنفی کارگران.

* شمول قانون کار بر کارگاه های خانگی که میلیون ها زن، دختر و کودک را در شرایط کاربردگی مورد بهره کشی وحشیانه قرار می دهد. نظارت بر اجرای ممنوعیت کار کودکان زیر شانزده سال، تامین حق تحصیل اجباری آن ها، شمول قانون کار برای کارگران زن و سایر کارگران کار خانگی و پوشش تامین اجتماعی برای همه آن ها.

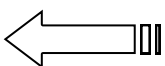
* الغاء تبعیض علیه مهاجران افغانی و سایر مهاجران ساکن ایران، صدور حق اقامت قانونی برای آن ها و خانواده هایشان، شمول قانون کار بر استخدام و مزایای شغلی آن ها، حق استفاده برابر آن ها از نظام تامین اجتماعی، حق تحصیل برای کودکان و جوانان آن ها در تمامی سطوح تحصیلی، تدوین قانون اعطای شهروندی برای مهاجران.

* منع کار کودکان، ممنوعیت بهره کشی و اشکال گوناگون تبعیض و سوء استفاده از کودکان در هر سطح، کار بست اکید اصل تحصیلات اجباری برای همه کودکان و نوجوانان، منع خشونت در خانواده و جامعه علیه آن ها، پایان دادن به پدیده کودکان خیابانی توسط نهادهای مسئول دولتی، ایجاد فرصت های برابر برای همه کودکان در همه عرصه های که به رشد بدنی، فکری و فرهنگی آن ها مربوط است، تدوین قانون حمایت از کودکان با مشارکت تشکل های مدافع حقوق کودکان.

* برقراری نظام تامین اجتماعی همگانی در عرصه بهداشت و درمان، آموزش رایگان برای همه شهروندان، برنامه های تامین مسکن برای پایان دادن به بحران مسکن به ویژه برای اقشار کم درآمد و فاقد مسکن.

* برقراری مالکیت اجتماعی در کلیه مواضع کلیدی اقتصاد از نظام بانکی، بیمه ها تا کلیه موسسات مالی، تولیدی، بازرگانی و خدماتی، مصادره ی اموال مقامات حکومت، کلیه موقوفات، بنیادها و مؤسسات صنعتی و تجاری متعلق به رژیم و کلیه ی نهادها و باندهای وابسته به رژیم، از "بیت رهبری" گرفته تا نهادها، بنیادها و "آستانه" های رنگارنگی که خون مردم را

ممکند. خودمدیریتی از



قواعد حاکم بر همکاری در اتحاد نیروهای ...

طریق شرکت کارکنان هر موسسه اقتصادی در اداره آن. مالیات تصاعدی بر ارث و دارائی و بر سود و درآمدهای حاصل از مالکیت وسائل تولید و مبادله.

* حفاظت از محیط زیست، تلاش برای پایان دادن به بحران فاجعه بار زیست محیطی در ایران، مبارزه با آلودگی محیط زیست و نابودی طبیعت.

* برچیدن انرژی اتمی و جایگزین کردن آن با انرژی پاک و سالم.

* پایان دادن به بحران هسته ای به ویژه پایان دادن هر چه سریع تر تحریم های ویرانگری که هزینه های سنگین آن را اکثریت کارگران و زحمتکشان ایران می پردازند.

* تامین استقلال کشور در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی و ...

* انتقال حق بهره برداری از املاک و زمین های مصادره شد ملاکین بزرگ در موارد مناسب به دهقانان و عشایر فقیرمیان حال یا تعاونی های آن ها، لغو بقایای سهم بری و نصفه کاری، لغو بدهی های دهقانان و عشایر فقیر و میان حال به ملاکین و رباخواران، حمایت و تشویق تشکیل داوطلبانه تعاونی های کشت و برداشت و حمایت همه جانبه از آن ها از سوی دولت

،کنترل تشکل های دهقانان بر قوانین ارضی و نظارت کامل بر اجرای آن ها.

* تنظیم مناسبات بین المللی بر پایه به رسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت خود؛ همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای دیگر؛ مخالفت با جنگ و تجاوز نظامی؛ دفاع از خلع سلاح کامل هسته ای و شیمیائی، انحلال پیمان های تجاوزگر و پایگاه های نظامی.

* تعهد به انترناسیونالیسم پرولتری، دفاع از جنبش های کارگری، دمکراتیک و رهائی بخش ملی.

بنابراین مسئله فقدان پلاتفرم نیست بلکه گرایش های گوناگون نظری است که این پلاتفرم ها بر پایه آن ها تدوین شده اند. همان گونه که در بالا اشاره کردم به خاطر درک های گوناگون و گاه متضاد از مهم ترین مشخصات دولت آلترناتیو، نقش و جایگاه آزادی های سیاسی در سوسیالیسم، امپریالیسم و مسئله استقلال، مسئله ملی (حق جدائی، فدرالیسم) و... امکان دست یابی به یک پلاتفرم مشترک در شرایط کنونی ممکن نیست. اما راه حل مشکلی که ما اکنون درگیر آن هستیم عقب نشینی به پلاتفرم- بورژوا

دمکراتیک، مسکوت نهادن مطالبات طبقاتی اردوی کار و زحمت در برابر قدرت سرمایه داری حاکم و در نهایت تبدیل نیروی چپ به چرخ پنجم لیبرالیسم بورژوائی نیست. این نوع عقب نشینی پلاتفرمی یا وحدت به خاطر وحدت راه به بیراهه و خودکشی سیاسی نیروی چپ خواهد برد. چپ نیروی است که برای سوسیالیسم از امروز بیکار می کند و پلاتفرم آن برای ارائه بدیل نیز باید متضمن سوسیالیسم و خصلت نمای یک بدیل برنامه ای مبتنی بر انقلاب اجتماعی باشد.

اما ضرورت به معنای امکان و توانائی اتحاد در مرحله حاضر برای پاسخ گویی به این ضرورت نیست. اگر چه توافقات نیروهای اتحاد از زمان تاسیس به این سو به شکل چشم گیری افزایش یافته اما برای تدوین چنین پلاتفرم مشترکی که به روشنی، و البته در خطوط عمومی، مختصات اساسی بدیل سوسیالیستی را در برابر بدیل های جناح های گوناگون بورژوازی قرار می دهد نیاز به توافقاتی است که در سطح وحدت های جمع کنونی ما حاصل نیست. اما ما باید بی وقفه و با تمام قوا برای دست یابی به این سطح از توافقات تلاش کنیم. بهترین روش برای دست یابی به این هدف تبادل نظر و به بحث نهادن رفیقانه علنی اختلافات و سایه روشن های نظری و سهمیم کردن فعالین کارگری و همه فعالین علاقمند چپ به سرنوشت و پیروزی سوسیالیسم در ایران است.

یکشنبه ۴ مرداد ۱۳۹۴ برابر با ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۵

از طریق ایمیل ادرس :

kare.ghoroh@gmail.com

مطالب ، نظرات و پیشنهادات خود را برای درج

در بولتن ارسال کنید .

نقش و اهمیت همکاری پیشرونده در بحران جنبش کمونیستی نگاهی به شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

سعید سهرابی

بدادشان نرسید و موعظه هایشان حتی بدر خودشان هم نخورد و از اسب اخلاق هم بزیر افتادند. این بدان معنا نیست که اخلاق در روابط اجتماعی هیچ کاره است بلکه تاکید بر این اصل بنیادینست که اخلاق و سبک کارمحمول بینش های حاکم بر عمل اجتماعی است. تمامی نیروهای متشکل منتسب به جنبش کمونیستی که با ملزومات کنونی مبارزه علیه سرمایه منطبق نبودند سرنوشت مشترکی یافتند. پدیده ای که امروز به نام پراکندگی نیروهای انقلابی و کمونیست نامیده میشود. با حربه اخلاق شاید بتوان تنش ها را کمی تعدیل نمود اما نمی توان به جنگ تجزیه رفت. وقتی مبارزه و ابزارش متناسب با روح اهداف اجتماعی انتخاب شود روحیه و اخلاق متناسب با خود را خلق میکند. مثلا سبک کار و اخلاق مبتنی بر همکاری پیشرونده نمی تواند به سبک کار و اخلاقی جز مدارای انقلابی منجر شده و متکی باشد. در تشکیلی که اختلاف نه تنها امری طبیعی بلکه برای روشن شدنش تلاش میشود و جایگاهی تعریف شده دارد، کسی از وجود آن شک و سراسیمه نخواهد شد برعکس کسی که اختلاف را تاب نمی آورد و آنرا ابتدا بساکن دشمنی فرض میکند و به راههای دیگری جز مبارزه ایدئولوژیک می کشاند غیر طبیعی محسوب میشود.

اگر پاسخ عملی و کیفیت و ماهیت آن به ملزومات مبارزه طبقاتی علیه سرمایه مبنای اوج و فرود تشکل های صف انقلاب است، پس ما نیازمند یافتن و درک پاسخ ها به این ملزومات و تحقق آنها هستیم. بحران جنبش کمونیستی در این نقطه

برای همکاری است. غریزی از آنرو که حاصل اشراف جمعی بر بحران حاکم و ملزومات پاسخ به آن نبود. گاه از روی استیصال و ضعف و دلتنگی برای تاثیر اجتماعی و یا حسرت دوران های طلایی خویش و گاه تصورات کاذب از خویش به همکاری تمایل ابراز می شد. یا بر اساس پرنسیپ عمومی چپ اتحادوظیفه ای دائمی تلقی می شد. بالاخص در دوران شکست و تجزیه به آحاد این احساسات قوی تر میشوند تا جائیکه فرقه ها نیز پیراهن وحدت می پوشند. اینها را گفتم تا از متن گذشته به ضرورت حال حاضر نپردازم و به لایه های زیرین ضرورت همکاری نزدیک تر شوم. کف این ضرورت و واقعیات دنیای کنونی و شرایط تاریخی حاکم بر ما است. در این بستر دیربست که خطوط شناخته شده در جنبش کمونیستی امثال یک و دو سه و..... به تاریخ پیوسته است. چه آنها که برگرد اردوگاه اصطلاحا سوسیالیستی جمع شده بودند یا از بینش های حاکم بر آن متاثر بودند و چه آنها که خود را در نقد آن متشکل کرده بودند و به میزان دوری از مبارزه کار علیه سرمایه، موضوع تجمع خویش را از دست دادند. در پاسخ به ملزومات مبارزه علیه سرمایه ناتوان ماندند و در مقابل ضرورت های مبارزه طبقاتی از میدان خارج و از هم پاشیدند و به آحاد تجزیه شدند. تشکل ها به نوبت و بنا بر اهمیتشان در چرخه تجزیه افتادند. منادیان اخلاق در امر انشعابات یکی، یکی منشعب شدند، بی آنکه بدانند این بلا از کدام سو بر آنها نازل میشود. طرفه آنکه پندهای اخلاقیشان

برای درک اهمیت همکاری و بیانیه سیاسی نیروهای چپ و کمونیست که اخیرا چهارمین نشست خود را پشت سر گذاشت باید به عمیق ترین لایه های وضعیت کنونی نظر داشت. پیش از آنکه وارد این مقوله شوم از همین ابتدا باید گفت که هرگونه اشاره به اهمیت این سطح از همکاری در شورای همکاری به این معنا نیست که در تناسب با ملزومات و شتاب لازم در حرکت و مبارزات سوسیالیستی در لحظه کنونی آنرا ارزیابی میکنیم یا این تشکل همچون تشکل های خود غرض هدفی در خود و صرفا گسترش خویش را دنبال میکند، بلکه هدف کل جنبشی است که باید همگرا شود و علی السویه است که از کدام سو و کدام تشکل همگرایی تقویت میشود و به جلو میرود. اگر از هر نگاه دیگری غیر از این بر اهمیت این حرکت تاکید کنیم اغراق آمیز و تبلیغاتی بی مایه است. اهمیت این حرکت و عمل معین اساسا در جهت گیری و دستیابی اش به آغازگاهها و نطفه های پاسخ به پراکندگی نیروهای چپ و کمونیست و بحران حاکم بر جنبش کمونیستی است، البته با محدودیت هایی که عرض و طول جایگاه این همکاری معین در مبارزه طبقاتی داراست. پس در آغاز راه است و گامهایی با احتیاط بر میدارد، احتیاطی که محصول تجربه هایی ناکام از این دست اقدامات است. تداوم و صبوری و دستاوردهایی هر چند هنوز ناکافی نشان میدهد که تجربیات ناکام نیز یکسره به عبث نبوده اند. میتوان گفت این حرکت ادامه و تکامل تجربیات اخیر چپ از تلاش هایی اما عمدتا غریزی

نقش و اهمیت همکاری پیشرونده ...

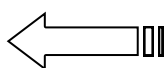
متمرکز است. جنبشی که از حرکت سرمایه عقب ماند و عروج نئولیبرالیسم از جمله وامدار این عقب ماندگی است. حمله به دستاوردهای تکنونی در سایه این عقب ماندگی میسر شد. اما تضاد های طبقاتی و رنج فرودستی و سلطه و فقر پانمی گیرند تا بحران از سر بگذرد، از اینرو عصیانها محتمل اند. عصیانهایی که در بستر شرایط کنونی فاقد ابعاد و ابزار تهدید کننده برای بنیادهای روابط اجتماعی حاکم هستند. به هر میزان که فریادهای اعتراض متوجه سیستم اقتصادی و سیاسی اجتماعی باشد تا مادامکه در مقابل بنیادهای نظم کنونی پاسخی معین نگذارد و حول آن متشکل نباشد شکست خود را پیشاپیش با خود حمل میکند. به یونان! به 99 درصدی ها، به سبز های وطنی که بر موج اعتراضات سوار شده بودند و... نگاه کنید! پاسخ آنها جز فریادی از سر درد در مقابل نظم حاکم چه بود؟ پاسخ بحران از این دست نمی تواند باشد. زمین زیر پای ما آبستن رهبران کاریزماتیک و پوپولیست و حتی قیام های کور است. این فضا جان میدهد برای اینکه نیروهای پراکنده را حول هر چیزی جز پاسخی راستین به آلامشان صف کرد. خیزش های کور و انفجاری بعنوان بستر تقابل های جناحی در بین طبقه حاکم عمل میکنند آنگونه که بهار عربی نشان داد. بر این اساس نقش آگاهی و اشراف بر اهداف و تشکل حول آنها حیاتی ترین مقوله اوضاع کنونی است.

از جمله مشخصات دیگر این بستر اجتماعی سیالیت نظری است. هر چند خطوط سابق در جنبش کمونیستی انجماد نله های مختلف در چهارچوب هایی پایدار و ابدی و

متعصبانه معنا میگرفت اما با گروهبندیهای نظری شناخته شده روبرو بودیم. اکنون اینطور نیست نظرات افراد و گروهها مدام در حال تغییر یا تکاملند. به ندرت جریانی یافت میشود که در سالهای اخیر تغییری فاحش نکرده باشد هر چند خود بر آن اذعان نکنند. تغییراتی که در حالت ثبات نسبی سالها انتظاری طلبد، تغییراتی ملهم از کاهش وزن دخالتگری ونه چون شتاب تغییرات و آموزش در موقعیت انقلابی که ناشی از گسترش امکان و عینیت دخالتگریست. این مشخصه هم مانند پراکندگی بارز و مشهود است. بحران نظری کنونی را از این زاویه هم باید دید. جابجایی افراد و گروهها در عرصه نظری را تا آنجا که برای تطابق با عرصه مبارزه علیه سرمایه است در خدمت پاسخ به بحران باید ارزیابی کرد. مسلما این دوران سیالیت سپری خواهد شد و همراه قطب بندی ها در کوران تحولات اجتماعی ثبات نظری و تطابق نسبی بر هستی اجتماعی حاکم میشود. فقط در دوره های بحران و تحولات عظیم این حالت رخ میدهد. نقش سیالیت نظری با این ابعاد که ناشی از شرایط کنونی است را در شکل گیری گروهبندیهای جدید نمی توان نادیده گرفت. جابجایی های بسیاری در شرف تکوین است با این همه مبنای گرایشات سیاسی بقوت خود باقی است و هستی اجتماعی، خود را در شرایط نوین باز تعریف میکند. فرصتی است تا لباس های عاریه پس داده شوند. طی آگاهانه این پروسه در زمره تدارک انقلاب میگنجد. اگر بخواهیم بطور خلاصه عمده ترین نمود های بحران کنونی در جنبش کمونیستی را جمع بندی کنیم عبارتند از: عدم تطابق با

ملزومات مبارزه طبقاتی، عقب ماندن از حرکت سرمایه، سیالیت نظری، پراکندگی، عدم وجود زبان مشترک یا ابهام در اختلافات و اشتراکات. این مجموعه در سپهر عاطفی چپ جامعه موجب یاس و عدم اتکاء به نفس و فقدان چشم انداز های مشخص استراتژیک و اسارت در چنگ حرکات خود بخودی و تفوق رفورمیسم و خوار دیدن اندیشه های انقلابی و نقش آگاهی در عمل سیاسی و موقعیتی دفاعی و... شده است. این فضا شکست را القاء و طبقه حاکم و بالتبع افکار مسلط اش را پاسداری و گسترش میدهد.

پاسخ این شرایط عمل آگاهانه است. عملگرایی مطلق منجر به دنباله روی از حوادث و فعالیت تئوریک محض امکان آزمون را منتفی میکند. لذا فعالیت عملی - نظری خصلت اساسی حرکت جمعی در پاسخ یابی و پاسخگویی به بحران کنونی محسوب می شود. یعنی نه فقط پاسخگویی بلکه یافتن پاسخ جمعی، امری عملی - نظری است. پاسخ تا نزد افراد و جمع های کوچک بی تاثیر یا کم تاثیر است هنوز پاسخی اجتماعی نیست. مسئله جمعی و اجتماعی کردن پاسخ هاست. اگر این نمود ها را قبول کنیم نخستین سوال آنست که در چه ظرفی میتوان جستجوگری برای پاسخ های جمعی و مناسب را سازمان داد که هم در بعد عملی و هم نظری حرکت را میسر و اجتماعی کند! دیگر آنکه با کدام نیروها میتوان این پروژه را آغاز کرد. و سوم آنکه این سیالیت نظری و این جستجوگری لزوما همه را به پاسخی مشابه رهنمون نمی شود از اینرو این روند همزمان پروسه گروهبندی نیز بشمار میرود، امری که ساختار همگرایی باید با آن



نقش و اهمیت همکاری پیشرونده ...

روبارو ضرورت مرزبندی های دقیق تر خود را انکشاف خواهند داد. قدر مسلم اینکه کف همکاری آترناتیو کارگری رادر فعالیت اجتماعی باید تبارز بخشیده و برجسته کند. گفتمان حاکم را به چالش کشد و ضرورت بدیل سوسیالیستی و دموکراسی کارگری و سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را به گفتمان غالب تبدیل کند. شورای همکاری در تدارک این پروسه گامهای بزرگ و اساسی برداشته است. اهمیت شورای همکاری در تدارک این آغازگاه است. آنجا که ظرف همکاری پیشرونده را بمیان میکشد و عملا در آن گام مینهد. آنجا که مدارای انقلابی را بعنوان سبک کار متناسب این پروسه همگرایی مادیت می بخشد و آنجا که به عام گویی خاتمه میدهد و به راستاهای دولت آترناتیو انگشت میگذارد تا به حرکت در جهت بدیل سوسیالیستی و سرنگونی انقلابی معنایی عملی ببخشد. آنجا که دخالتگری در مبارزات روزمره و مطالبات عمومی را در خدمت تدارک انقلابی معین و سازماندهی برای آن قرار میدهد. آینده نشان خواهد داد که تا کجا دریافتهای من از حرکت واقعا جمعی و همگانی است. امیدواری آنست که این پروژه بتواند در هیئتی اجتماعی ظاهر شده و در تطابق حرف و عمل پیگیر باشد و دستاورد های خود را پاسداری و گسترش دهد.

سعید سهرابی 28 آبان 1395

پیشرونده باشند و در فضای فعالیت خویش زهر بحران را بگیرند. شورای همکاری اگرچه نمی تواند سقفی برای خود هنوز ترسیم کند اما برای آنکه بتواند صف مستقل و متناسب با تغییرات انقلابی را نمایندگی کند و در این مسیر گام بردارد باید کفی برای خود ترسیم کرده باشد. این زمین باید از مسیر طبقه حاکم و همه جناحهایش جدا ترسیم شود. ملزومات تدارک قدرت سیاسی نوین یا آترناتیو کارگری با ساختاری از طراز کمون و شوراهای لولای تحول در جامعه است. این راستای استراتژیک به سوسیالیسم بعنوان یک جنبش و به صف سوسیالیستهای انقلابی تعیین می بخشد و از گم شدن در دریای خرده کاری و بازی در بساط دیگران جلوگیری می کند. این عامترین و حداقل ترین تعریف از دولتی که برایش مبارزه میکنیم در شرایط کنونی همراه با سرنگونی انقلابی و بدیل سوسیالیستی برای آغاز همکاری کفایت می کند. مسلما اشتراکات ما بسی بیشتر است و بیانیه سیاسی در پروسه جمع بندی اشتراکات و اختلافات این واقعیت را نشان داد. اما دقایق مسیر و اقدامات ضروری را باید با همراهی همه کسانی که به این مسیر تعلق دارند و رو به جامعه روشن نمود. با قبول چنین مرز بندی در صف سرنگونی انقلابی امکان مقابله با آترناتیو های بورژوایی میسر و تسهیل و دریچه ای بسمت عمل مبتنی بر استراتژی گشوده میشود. پیش در آمد این عمل معین نقد آترناتیو های بورژوایی است. این فعالیت عملی نظری به ما کمک میکند تا درک روشنی از سطح همگرایی در قطب چپ جامعه بدست آوریم و در عمل معین و مقابله

متناسب باشد. تا آنجا که به ظرف حرکت مربوط است مدل های شناخته شده که بر بستر های دیگری شکل میگیرند و پروسه های دیگری طی میکنند و محصول شرایط و تکامل معینی هستند که با این شرایط کنونی همانند نیست لاجرم نمی توانند ظرف مناسبی برای طی پروسه همگرایی که همزمان پروسه قطب بندی هم هست باشند. کم نیستند کسانی که به این جمع پراکنده حزب یا جبهه یا اتحاد عمل های موقت یا پایدار را توصیه میکنند. این مدلها که مناسب سطح معینی از اشتراکات هستند و به جای خود ابزار تشکل یابی اند اما نمی توانند جستجوی عملی و نظری جمعی مورد نیاز وضعیت کنونی را سازمان دهند. زیرا خود ظرف پاسخ هایی آماده و تثبیت شده هستند. جستجوگری را بر نمی تابند و به هیچ میزان سیالیت ها را تاب نمی آورند. پس ظرفی برای همکاری پیش رونده باید ساخت. اینجا اهمیت راهگشایانه تصمیم نشست نیروهای چپ و کمونیست آشکار میشود. در آنجا تصمیم گرفته شد ظرف مناسب یک شورای همکاری باشد بین نیروهای چپ و کمونیست. بدینسان و در اینجا با انسجام نظری مورد نیاز حزب و ایستایی جبهه و موردی بودن اتحاد عمل فاصله گرفت. فاصله گرفت تا بتواند به نتیجه مبارزه ایدئولوژیک علمی و ماهیت پیشرونده خود سازمان دهد و ظرفی مناسب بحران کنونی باشد. نکته مهم تر اینست که هیچ مغایرتی با تشکل های ضروری دیگر در جنبش کمونیستی ندارد و هر کدام اعم از حزب و سازمان که بخواهند در پروسه همگرایی دخیل باشند با حفظ استقلال، بی هیچ مانعی می توانند عضو این همکاری

شرایط کنونی: فرصت ها و موانع همکاری نیروهای چپ و کمونیست

هلمت احمدیان

بحران فزاینده در جامعه است و رژیم و طبقه سرمایه دار راه حلی برای تحفیف بحران سرمایه داری ایران ندارند.

دوره پسابرجام بر خلاف ادعای دولت روحانی و اصلاح طلبان حکومتی و هواخواهان آنان، حتی بعد از انتشار گزارش صندوق بین المللی پول که اشاره به رشد تولید ناخالص ملی بعد از لغو تحریم ها در ایران دارد (که اساسا به بالا رفتن میزان فروش نفت متکی است)، نه دوره رشد و توسعه اقتصادی سرمایه داری ایران و نه دوره تحکیم موقعیت رژیم، بلکه دوره تداوم بحران اقتصادی و رشد تضادهای درون حکومتی بوده است. اجرایی شدن برجام، رفع تحریم ها، آزاد کردن پول های مسدود شده ایران و گشودن بازارهای بین المللی به روی صنایع نفت و گاز ایران، اگر چه گشایشی در تنگناهای مالی و اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی به وجود آورده، اگر چه روحانی برای این جهت گیریش بخشی از طبقه سرمایه دار و طبقه متوسط را به همراه دارد، اما این به معنای حل بحران و یا رشد و شکوفایی اقتصادی و اشتغال زایی نبوده است. چرا که انجام اصلاحات در نظام جمهوری اسلامی احتیاج به یک تحول فوری سیاسی و ایدئولوژیک دارد و برای این دگرگونی، نه بورژوازی ایران و نه دولت روحانی، توانایی انجام این تحول را ندارند. دولت روحانی قادر نیست سپاه پاسداران را به عنوان هسته اصلی قدرت که بیش از 50 درصد اقتصاد ایران را در انحصار دارد به کنترل خود در آورد و دستش را از قدرت سیاسی کوتاه کند. از این رو بورژوازی در ایجاد آن نوع نظام سیاسی و حقوقی و اداری که از ملزومات توسعه و شکوفایی اقتصاد سرمایه داری

و صد البته در فضایی رفیقانه بر بستر مسائل واقعی و مبرم و مربوط به مشکلات و معضلات واقعی طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی و برای ارائه راهکارهای اصولی تر مبارزه ایدئولوژیک کرد و حقانیت برتری فکری و سیاسی راهکار خود را به جامعه نشان داد. این رویکرد مدتهاست شروع شده است و حرکت کمتر رضایت بخش خود را پیش برده است. مدتهاست در میان نیروهای چپ و کمونیست به جای انشقاق و انشعاب سخن از همکاری و همگامی است و این امر در اشکال مختلفی خود را بروز داده است، ولی هنوز بطور واقعی نیروهای چپ و کمونیست این روند را به شکلی موثر نمایندگی نمی کنند. از این روی بجاست که با نگاهی ارزیابی گونه و انتقادی، یکبار دیگر ضمن اینکه بر فرصت ها تاکید می شود، به موانع و مشکلات سر راه هم اشاره شود تا این روند بتواند موثرتر پیش رود.

بستری که اولویت نیروهای چپ و کمونیست در جامعه ایران را قاعدتا باید تعیین کند وضعیت و آرایش دو طبقه اصلی جامعه است. ما در عمل دیده ایم که راهکارهای رفرمیستی اپوزیسیون بورژوازی رژیم حداقل در شرایط کنونی در پاسخگویی به اوضاع جاری عاجز و علیرغم فرصت های بزرگی که در دست داشته اند، نتوانسته تغییری در اوضاع بوجود بیاورند و نتوانسته اند رفم های مورد ادعایشان را در هیچ سطحی بیش ببرند. از این روی صورت مسئله کماکان

ضرورت همکاری نیروهای چپ و کمونیست از تبیین واقع بینانه اوضاع سیاسی و شرایط مبارزه طبقاتی در ایران نتیجه گرفته می شود و شناخت فرصت و موانع همکاری این نیروها را هم باید بر متن همین تبیین ها مورد بررسی قرار داد. این امر مطلقا به این معنا نیست که گرایشات و راهکارهای خطی و برنامه ای جایگاهی در شکل بندی و هویت بخشی یک قطب چپ در جامعه ندارند، بلکه به این معنا است که در اوضاع مشخص جامعه بحرانی و خفقانی ایران آنچه اکنون مبرمیت دارد شکل دادن به ظرفی عمومی تر است که گفتمان چپ ها و کمونیست ها را قوی تر سازد. این یک نسخه پیچی "همه با همی" و اراده گرایانه نیست. فعالین جنبش های اجتماعی در داخل کشور مدتهاست با گرایشات مختلف و تفاوت های سیاسی و استراتژیک فعالیت مشترک و هماهنگی را در مقابل رژیم و کارفرمایان پیش می برند و این تفاوت ها را مانعی برای همسوی شان نمی بینند، لذا مهمترین وظیفه نیروهای کمونیست پاسخگویی و پوشش دادن و نمایندگی کردن این امر است. به عبارتی دیگر نیروها و احزاب و سازمان هایی که به نام چپ و کمونیست فعالیت می کنند احتیاج به چتری فراگیر دارند تا این روند را در همراهی و در راستای ایجاد یک قطب چپ بر بستر شرایط سیاسی کنونی روشن تر بیان کنند. در زیر این چتر می توان با هم در مقابل دشمن اصلی که رژیم و طبقه سرمایه دار است کار کرد، همگرایی ها را تقویت کرد

است ناتوان و درمانده است. از طرف دیگر نگرانی از تشدید تضادها و تقابل طبقاتی و بهره‌گیری جامعه از این شکاف‌ها و ناتوانی‌ها، فرصت این تغییرات را به بورژوازی نمی‌دهد.

از آن سوی برای چپ‌ها و کمونیست‌ها بر بستر وضعیتی که طبقه کارگر و اقشار محروم و تحت ستم جامعه در آن قرار گرفته‌اند، شرایط مناسب‌تر از هر زمانی است. ما اگر از زاویه سرنگون‌طلبی صرف به اوضاع سیاسی ایران نگاه کنیم شاید تصویر ناامیدکننده‌ای از اوضاع بگیریم، ولی اگر از منظری طبقاتی و استراتژیک سرنگونی انقلابی (نه هر شکل سرنگونی) و فراهم شدن شرایط مساعدتری برای آلترناتیوی چپ و سوسیالیستی، به اوضاع و موقعیت خود و طبقه نگاه کنیم، تصویر نه تنها ناامیدکننده نیست بلکه امیدبخش هم هست.

طبقه کارگر ایران تحول عظیمی را از سر گذرانده است. جمعیت کارگران ایران در سه دهه گذشته دو برابر شده است. موقعیت طبقه کارگر در تولید اجتماعی بیش از پیش تثبیت شده است. کارگران توقعات شان از زندگی بالا رفته است و اجازه نمی‌دهند که جمهوری اسلامی به هزینه به فلاکت کشیدن زندگی آنها، سرمایه‌دارای ایران را از این بحران عبور دهد. بعد از یک دوره افت مبارزات کارگری، گسترش اعتراضات و اعتصابات روزمره کارگران را مشاهده می‌کنیم. موجودیت چندین تشکل و نهاد مستقل کارگری از دولت، وجود طیف نسبتاً گسترده‌ای از فعالین و پیشروان کارگری که خود را به جامعه معرفی کرده است. نمونه‌های این روند است. همچنین می‌توان غیر از جنبش کارگری به

موقعیت مناسب‌تر دیگر جنبش‌های اجتماعی هم اشاره کرد که رژیم در مقابل آنها به جز سرکوب راهی دیگری ندارد. همین واقعیات اجتماعی و مبارزات آزادی‌خواهانه‌ای که در اعماق جامعه ریشه دوانده و خود را بصورت ده‌ها نهاد و حرکت مترقی و سکولار نشان می‌دهد، روشن می‌سازد که راه حل سوسیالیستی برای پایان دادن به این اوضاع فاجعه‌بار، از پایه مادی نیرومندی برخوردار است.

در پاسخگویی به این وضعیت سیاسی و طبقاتی است که ما باید نشان دهیم که در راستای ایفای نقش سیاسی و طبقاتی مان کجا ایستاده‌ایم و فرصت‌ها و موانع سر راهمان کدام‌ها هستند؟

فرصت‌ها

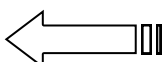
بدون تردید چپ در ایران بخشا از چپ در سطح جهانی تأثیر می‌گیرد و ما در سطح جهانی علیرغم اینکه چپ هنوز با مشکلاتی واقعی روبرو است، تغییرات مثبتی را شاهد هستیم. بعد از یک دوره طولانی که به بهانه استالینسم و شکست انقلاب روسیه تبلیغات گسترده‌ای علیه چپ‌ها و کمونیست‌ها در جریان بود، اکنون دوباره سمپاتی به سوی چپ‌ها در سیمای جنبش‌های اجتماعی در جهان شاهد هستیم. سوسیالیسم و بدیل سوسیالیستی دوباره اعتبار پیدا کرده است. در روندهای سیاسی جوامع پیشرفته علیرغم شکل و فرم، شاهد نمونه‌های مثبتی از قبیل 99 درصدی‌های، جنبش‌های اشغال‌وال‌ستریت، قدرت‌گیری چپ‌ها در اسپانیا، یونان و ... هستیم.

در ایران هم بارقه‌های امید و زمینه‌های مساعدی برای گفتمان چپ و سوسیالیستی بوجود آمده است. بوجود آمدن ده‌ها تشکل کارگری، دموکراتیک و تشکلات دیگر

نمونه‌های آن هستند. در داخل کشور فعالین چپ و سوسیالیست علیرغم تفاوت‌های فکری و ایدئولوژیک بهم نزدیک‌تر شده‌اند و فعالیت‌های مشترکی را با هم پیش می‌برند. بطور کلی یک همگرایی را در بین این فعالین شاهد هستیم. گفتمان این فعالین که روایت چپ است خود را از دوری نسل جوان از مذهب و خرافات به عینه نشان می‌دهد. هیچیک از این نمونه‌ها و رشد نگرش سکولاریستی و مدرن به جامعه نمی‌تواند نشانه‌های یک گفتمان سوسیالیستی و رادیکال نباشد.

امکانات وسیع‌تر تأثیر گذاری و روی‌آوری به شبکه‌های اجتماعی، مرزهای سانسور و حفاق رژیم را شکسته و فاصله داخل و خارج تا حد زیادی بی‌معنا شده است. کوچک‌ترین اعتراض در داخل حتی در درون زندان‌های رژیم بسرعت جهانی می‌شود. همه این زمینه‌ها بطور واقعی چپ را از زمینه مادی و پتانسیل بالایی برخوردار می‌کند که اپوزیسیون لیبرال اگر چه خود را به آن آویزان می‌کند، ولی قدرت بهره‌برداری از آن را ندارد. دلیل این امر هم این است که اپوزیسیون راست کمتر از حاکمیت از خیرش‌های توده‌ای و رادیکالیزه شدن مبارزات اجتماعی نگران نیست و خود نیز در بحران استراتژیک بسر می‌برد. طیفی از آنها اینک آرمان‌های خود را در آنچه اکنون روحانی در حاکمیت دنبال می‌کند یافته و بخشی بلاتکلیف و سیاست‌انتظار را پیشه کرده است. مضافاً اینکه این طیف اکنون گزینه قدرت‌های امپریالیستی در مقابل جمهوری اسلامی نیستند.

دشواری‌ها و موانع



شرایط کنونی: فرصت ها و موانع ...

مهمترین دشواری نیروهای چپ و کمونیست این است که هنوز وزن و موقعیتی که چپ در جامعه دارد را نمایندگی نمی کنند. بدون تردید مهمترین عامل وجود رژیم دیکتاتور و ضد بشری است که هیچ صدای مخالفی را تحمل نکرده و نمی کند. کمونیست ها و نیروهای چپ برای این رژیم مهمترین دشمن بحساب می آیند. در این امر تردیدی نیست که کوچکترین فضای باز با سرعت راه را برای رادیکالیزه تر شدن جنبش های اجتماعی که چپ آن را نمایندگی می کند بوجود می آورد.

اما همه مشکلات را نباید فقط از چشم اختناق موجود و ظرفیت های سرکوبگری رژیم دید. چپ در درون خود هم به موانع و مشکلاتی مواجه است که به چند مورد آن اشاره می شود که بدون تفوق بر آنها نیروهای چپ و کمونیست نمی توانند از انزوا بیرون آیند.

نداشتن اعتماد به نفس کافی: دور افتادن از موضوع کار و طولانی شدن در تبعید نیروهای چپ، تا حد زیادی آنها را با جامعه موضوع کارشان بیگانه کرده است و این امر آنها را به نوعی ذهنی گرایی و گفتمان شعاری و "ایدئولوژیک" کشانده است. وقتی این نوع گفتمان پاسخ شایسته نمی گیرد، از اعتماد به نفس این نیروها کاسته و بعضی از آنها را به خود زنی و فرو رفتن در لاک خود کشانده است. بر این بستر موضوع اصلی کار، فرعی و بحث های کشدار تحت عنوان مبارزه ایدئولوژیکی کلیشه ای عرضه می شود. مبارزه ایدئولوژیکی که ربط بلاواسطه ای با درد و مرگ مردم محروم و کارگر و زحمتکش و سوسیالیسم علمی ندارد. بسیاری از وقت ها

آنقدر این نیروها در واژه ها و مفاهیم غرق می شوند که به جای همکاری و همگامی افتراقات و نطفه اختلاف ها برایشان اصل می شود.

سکتاریسم: بی اعتمادی به جنبش های اجتماعی و عدم دخالت گری در پراتیک اجتماعی و عمل، برای بعضی نیروها به این صورت عمل کرده که حزب را جایگزین طبقه می سازند. این گرایش اگر چه به نسبت سابق ضعیف شده اما هنوز تا حدی عمل می کند و این طیف به بهانه های مختلف از همکاری و همگامی با نیروهای دیگر طفره می روند. این حس خود بزرگ بینی و خود محوری و سکتاریستی، بطور واقعی از نیاز فعالین داخل فاصله زیادی دارد و به امر آنها کمک نمی کند.

گرایش سوسیال دمکراتیک در درون چپ: چپ جامعه در مقابل گرایشات دیگر اجتماعی بیمه نیست. همانگونه که سندیکالیسم و فرمیسم در جنبش کارگری، ناسیونالیسم در جنبش ملی و فیمینسیم لیبرالی در جنبش رهایی زن خطر بالقوه هستند، در میان نیروها و سازمان های چپ هم گرایش و یا نرمش به شکل قاطعی کردن مفهوم رفرم و فرمیسم و تعریف غلط از رابطه بین رفرم و انقلاب، راه را برای ارائه راهکارهای لیبرالیستی فراهم می سازد.

درک کلیشه ای از سوسیالیسم: این اصل برای بعضی از نیروها و جریانات فراموش شده است که به سوسیالیسم مثل یک علم زنده و دیالکتیکی برخورد کنند. سوسیالیسم بسان همه علم های دیگر، مجبور است شرایط و واقعیات جامعه را درک کند تا بتواند روی آن جامعه تاثیر بگذارد. با رجوع های دست و پاشکسته به آثار

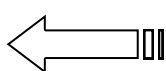
کلاسیک مارکسیستی و کلیشه برادری از این فاکت ها، که در زمان و مکان مشخصی اتفاق افتاده نمی توان پاسخگویی همه نیازهای مبارزه طبقاتی در هر شرایطی بود. در این امر تردیدی نیست که مارکسیسم همچون یک علم زنده و پویا، تنها بدیل جامعه وارونه سرمایه داری است. از این روی نمی توان با نگاه غیرعلمی و غیرمستند سوسیالیسم را در حلقوم هیچکس فرو کرد. یک کمونیست واقعی کسی است که این علم را ابزاری زنده و کارآ و منطبق بر شرایط اجتماعی، با دخالتگری پیش می برد.

دخالت گری: همه مشکلات ذکر شده منتج به عدم حضور فعال و زنده نیروهای کمونیست و چپ در کشمکش های زنده جامعه می شود. بهم زدن توازن قوا، یاری رساندن به بالفعل کردن پتانسیل عظیم چپ در جامعه و نهایتا شکل بخشیدن به یک قطب چپ اجتماعی و فراتر از این مسلح کردن کارگران به حزب طبقاتی و کمونیستی شان راهی بجز دخالت گری در رویدادهای زنده و مهم اجتماعی ندارد.

در سال های اخیر بر خلاف گذشته که چهره اصلی چپ را انشفاق و افتراق و انشعاب تشکیل می داد، این تمایل را در میان همه نیروها برای نوعی از همکاری و همگرایی می بینیم. همکاری چندین نیروی چپ و کمونیست در قالب یک "شورای نمایندگی نیروهای چپ و کمونیست" علیرغم حرکت ضعیفش نمونه ای از این نوع حرکت هاست.

اگر چه این تلاش حداقل برای ما بخش کوچکی از یک پروژه بزرگتر بحساب می

آید، ولی در همین سطح خود



هم مثبت بوده است و باید فعالانه پی گیری شود و کمبودها و ضعف های آن برطرف و یا کاهش یابد. برای حل ضعف ها و کمبود ها، باید اعتماد به نفس خود را از روند مثبتی که در جامعه و در درون جنبش های اجتماعی وجود دارد گرفت. بر طرف کردن ضعف ها که ریشه تاریخی، سیاسی و سبک کاری در درون نیروهای چپ و کمونیست دارد، یک شبه حل نخواهد شد و زمان و پشتکاری می طلبد و ما مجاز نیستیم به بهانه ضعف های موجود از فرصت هایی که در سطح اجتماعی برای ما وجود دارد، غافل بمانیم.

نیروهای چپ و کمونیست ضمن تبیین سیاسی وضعیت کنونی و ارائه معنای عملی سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی، باید بتوانند پرچم مطالبات و خواسته های جنبش های پیشرو اجتماعی مانند جنبش کارگری، جنبش رهایی زن، جنبش دانشجویی، جنبش انقلابی مردم کردستان و حرکت های پیشرو اجتماعی را در دست بگیرند. این نیروها باید بتوانند حول مطالباتی که ریشه در خواسته ها و مطالبات جنبش های اجتماعی در جامعه ایران دارد به توافق برسند و افق و آلترناتیوی سوسیالیستی و حاکمیت شورایی کارگران را پیشروی جامعه قرار دهند. این جهت گیری ها باید محور اصلی کار و فعالیت مشترک نیروهای چپ و کمونیست باشد. چرا که فقط با اعلام خطوط مشترک سیاسی و مطالباتی نمی توان کمونیسم را اجتماعی کرد. نیروهای چپ باید فعال و موثر و بموقع در مقابل همه رویدادهای سیاسی روز موضع گیری کرده و آن را به گفتمان هر نیروی رادیکال و آزادیخواه و حق طلب و مبارزی در جامعه تبدیل کنند.

این حرکت پروژه حزب سازی نیست، بلکه حرکتی طیفی و همگرایانه است که به چپ جامعه ایران مانند یک قطب اجتماعی این فرصت را می دهد که در تحولات سیاسی آتی بتواند ایفای نقش موثر را داشته باشد. از این روی این کار جمعی مانع الجمع کار هیچ حزب و سازمان کمونیستی نیست که با کار سازمان یافته حزبی اش برای حداکثر های برنامه ای و استراتژیکش مبارزه کند. اما نباید فراموش کرد که فضای رادیکال تر و همگرایانه، این امر دومی را هم برای هر حزب سیاسی کمونیستی سهل تر و

مناسب تر می سازد. حزب کمونیست ایران به نوبه خود، خود را فقط به این کار جمعی که اکنون در نشست و همکاری چند نیرو پیش می رود، محدود نکرده است و در همه اشکال دیگر با سایر نیروهایی که در کاتگوری چپ و کمونیست به تعبیر ما قرار دارند، حاضر به همکاری است؛ اما در عین حال می کوشد این مجراهای پراکنده را هر چه بیشتر به یک فعالیت جمعی تر تشویق کند.

اکتبر 2016

هلمت احمدیان

پاسخ به سؤالات (پیرامون حکومت شورایی... ادامه از صفحه ۲۱

خواهد داد. این نیز در ایران تجربه ای یکصد ساله است که از درون یک چنین مجلسی، حتی یک رژیم دموکراسی بورژوایی نیز زاییده نخواهد شد. این که در ایران جز لحظاتی زودگذر در جریان انقلاب ها یا در دوره های خلأ قدرت، هرگز مردم ایران، روی آزادی را ندیده اند و همواره رژیم های دیکتاتوری عربان حاکم بوده اند، البته دلایل اقتصادی و طبقاتی دارد که جای بحث آن در این نوشته نیست. اما این واقعیتی تجربه شده و قطعی است که تا وقتی، بورژوازی به غایت ارتجاعی و ضدانقلابی بر ایران حاکم باشد و قدرت سیاسی را در دست داشته باشد، رژیم دیکتاتوری و اختناق پابرجا خواهد بود.

بنابراین، نتیجه مجلس مؤسسان برای کارگران و زحمتکشان و عموم توده های مردم آزادیخواه، برقراری مجدد رژیم سرکوب، کشتار و اختناق خواهد بود. اپوزیسیون بورژوایی و خرده بورژوایی که زیر شعار مجلس مؤسسان، وعده آزادی و دموکراسی را می دهند، در واقعیت چیزی جز این نمی خواهند که طبقه کارگر مبارزه و فداکاری کند، حتی رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کند، اما در فکر کسب قدرت سیاسی، درهم شکستن ماشین دولتی و ایجاد دولت شورایی و حکومت از طریق شورا نباشد، بلکه وظیفه ی پس از سرنگونی را به بخش دیگری از بورژوازی واگذار نماید. دقیقاً عین وضعیتی که با سرنگونی رژیم شاه پیش آمد.

پس روشن است که چرا شعار و بدیل مجلس مؤسسان به ویژه در کشوری از نمونه ایران که طبقه سرمایه دار خصلتی بی نهایت ارتجاعی داشته و دارد، از جانب هر کس که مطرح شود، علیه کارگر و در خدمت اسارت و انقیاد آن ها خواهد بود.

منافع کارگران و زحمتکشان از هر جهت، کسب قدرت سیاسی و استقرار یک حکومت شورایی خواهد بود. از این طریق است که آن ها بر سر نوشت خود حاکم می شوند و طبقه کارگر قادر می شود به وظائف اساسی تر خود برای دگرگونی کلیت نظام سرمایه داری و استقرار، نظم سوسیالیستی اقدام کند.

به نقل از نشریه کار شماره 721 ارگان سازمان فدائیان (اقلیت)